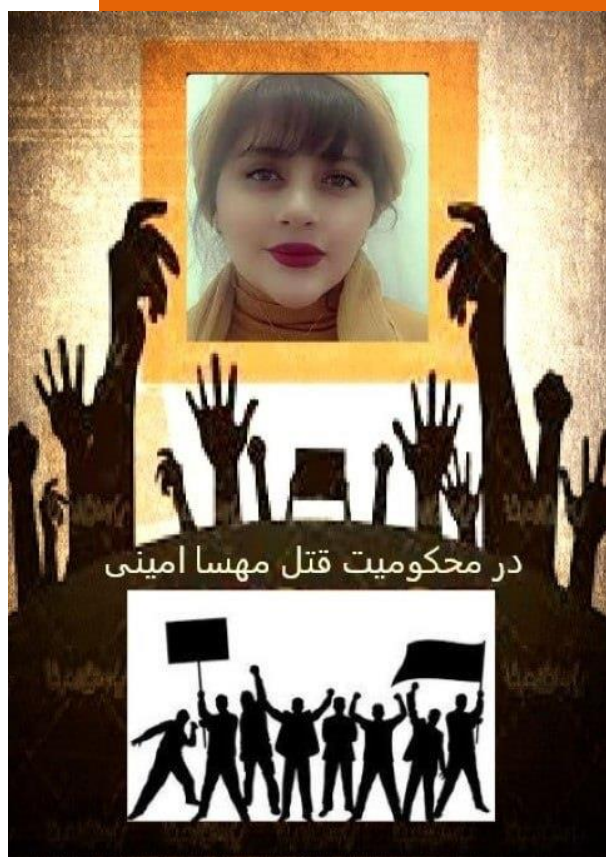




# بولتن کارگری

سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)



در محکومیت قتل مهسا امینی

بولتن کارگری

آبان ۱۴۰۱ - نوامبر ۲۰۲۲

دوره جدید، شماره ۲۵۰

## فهرست

- ۳..... تحول در مبارزات متشکل نیروهای کار ایران
- ۶..... نکاتی در باره برنامه تعدیل اقتصادی و روند موقت سازی قرارداد های کار در ایران
- ۸..... جایگاه کارگران موقت «گیگ» در نیروی کار امروزی
- ۱۲..... تحول خواست های اتحادیه های کارگری آلمان
- ۱۴..... روز کارگر و جنبش کار در آمریکای شمالی
- ۲۶..... We Support the Iranian Labor's Demands



اعتصاب کارگران پروژه ای پتروشیمی دنا عسلویه به دلیل عدم پرداخت ۲ ماه حقوق (دوشنبه ۱۱ مهر)

## تحول در مبارزات متشکل نیروهای کار ایران نرگس و میثم آل مهدی

جنبش زن، زندگی، آزادی، اکنون وارد سومین ماه زندگی مبارزاتی خود شده است. این جنبش چشمگیر با جهت گیری زن محور، نا برابری های اجتماعی سیستماتیک در جمهوری اسلامی را هدف اعتراضات توده ای قرار داده است. هر روز معترضان جوان در سراسر ایران، با استفاده از شعار محوری این جنبش، خود و همفکران و هواداران شان را دعوت به تفکر و تحلیل ریشه های نارضایتی های عمومی میکنند. تحلیل های ارائه شده در فضای مجازی، رسانه ای و آکادمیک اکثرا حول نابرابری های جنسیتی، خفقان سیاسی، بحران اقتصادی، و شکاف فرهنگی بین نسل متولد دهه ۸۰ شمسی ایران و سنت های قدیمی است. در این تحلیل ها مسائل طبقاتی کمتر مورد توجه است و رابطه روند تحول این جنبش با مبارزات ممتد نیروهای کار در سالهای اخیر کم و بیش نادیده گرفته میشود. در اندک مواردی که اعتراضات و فرا خوان های تشکل های مستقل نیروهای کار مورد توجه مفسران قرار میگیرند، اکثر تحلیل ها در راستای نگاه مفسران به طبقه کارگر به عنوان ابزاری برای پایان دادن به حکومت فعلی است. همزمان با این روند نیروهای انتظامی نیز از دیدگاه امنیتی به مبارزات کارگران می نگرند و سالهاست به سرکوب معترضین و رهبران جنبش های مستقل نیروهای کار مشغولند.

برای درک رابطه ارگانیک جنبش زن، زندگی، آزادی، با مبارزات نیروهای کار، بازنگری مبارزات دو سال اخیر کارگران، معلمان و بازنشستگان ایران مفید خواهد بود. پیش از این جنبش، مبارزات ممتد نیروهای کار ایران وارد مرحله جدیدی، ورای مطالبات صنفی، شده بود. از جمله خصایل این مرحله جدید، رادیکالیزه شدن آنها، دائمی شدن تظاهرات خیابانی، و هماهنگی سراسری اقدامات اعتراضی به رهبری نهادهای مستقل کارگری بود. مروری بر فراخوان ها و مصاحبه های مطبوعاتی فعالان تشکل های مستقل صنفی در دو سال اخیر نشان میدهد که آنها مرتب اعلام میکردند که مبارزات نیروهای کار را تا زمان دریافت خواست های صنفی شان و نیز تا آزادی مبارزان در بند، ادامه خواهند داد! خواست آنان مبارزه با فساد سیستماتیک اقتصادی، آزادی معترضان در بند، و اعتراض به حکومت برای امنیتی کردن اعتراض و بیان مطالبات در فضای عمومی بود.

در چند سال اخیر تداوم اعتراضات نیروهای کار و انعکاس این اعتراضات در شبکه های مجازی سبب شد که درد دل های صادقانه کارگران پیمانی، معلمان و بازنشستگان، و فریادهای رهبران صنفی به گوش همگان برسد. اعتراضات بازنشستگان در اماکن عمومی در کنار سفره های خالی نمادین، صحبت های جسورانه نمایندگان تشکل های کارگری که علی رغم تهدید های امنیتی، مسئولین را موظف به جوابگویی میکردند، و بیانیه های تشکل های معلمان و بازنشستگان و کارگران که در صحبت های شان مقامات دولتی را مستقیما مورد خطاب قرار میدادند همگی گواه بروز تحول در مبارزات نیروهای کار و عمق آگاهی طبقاتی اعضا و رهبران آنان بود.

انباشته شدن تدریجی نارضایتی های اجتماعی یکی از عوامل این تحول در انتخاب راه کارهای مبارزاتی کارگران برای ابراز خواست های خود است. عمق درک طبقاتی تظاهر کنندگان، و برخورد قدرتمند نیروهای کار با کارفرمایان و مقامات دولتی، در محتوی سخنان معترضین و در ادامه بی وقفه کنش های اعتراضی آنان منعکس

است. یک دهه قبل تر مخاطب تظاهر کنندگان کارفرمایان و پیمانکارانی بودند که حقوق کارگزارانشان را بیش‌رمانه پرداخت نمی‌کردند. مبارزات ممتد و دائمی و اضطرابی شدن وضعیت معیشتی نیروهای کار در سالهای اخیر سبب شد که مسئولان دولتی، نمایندگان مجلس، وزرا، رهبران سیاسی-مذهبی، و مقامات امنیتی، مخاطبان اصلی رهبران شجاع نیروهای مستقل کار شوند.

شدت اعتراضات خیابانی نیروهای کار و بالا رفتن وجهه اجتماعی معترضین نتیجه تحول منطقی اعتراضات آنان بود. رادیکالیزه شدن این اعتراضات نیز از نتایج عدم دسترسی کارگران به راهکارهای امن برای صحبت و چانه زنی با کارفرمایان، و بی‌اعتنایی مسئولین دولتی به تقاضاهای مستمر و ممتد تشکل‌ها برای انعکاس خواسته‌های آنان در تصمیم‌گیری‌های دولت بود. مروری بر سخنان رهبران کارگری در گرد هم آبی‌های چند سال اخیر، آگاهی طبقاتی نیروهای کار و جسارت رهبران‌شان را به نمایش می‌گذارد. ویدیو صحبت‌های کریم سیاحی رهبر کارگران فولاد اهواز در جمع تظاهر کنندگان در زمستان ۱۴۰۰ نمونه‌ای از این گونه اعتراضات است. کریم سیاحی به همکارانش هشدار میدهد: «برادر من باید خون تو به جوش بیاید. کسی که تو را غارت میکند و به ریش تو می‌خنده و به تو انگ می‌چسبونه! ... لعنت بر کسی که ما را خوار و نلیل کرده!» (۱) و در جایی دیگر می‌گوید «به ما زنگ می‌زنند و تهدید می‌کنند. ما را از زندان نترسانید!» (۲)

سخنان غریب حویزآوی از کارگران شرکت گروه ملی فولاد ایران در تجمع کارگران نیز نمایشگر شجاعت و پاک‌باخته‌گی رهبران کارگران صنعتی در شرایط امنیتی کنونی است. حویزآوی که در اسفند ۱۳۹۹ از کارش اخراج شد (۳) اکنون در بند است. او دو سال پیش گفت «من پاک باخته‌ام چرا که ما غارت زده‌ایم.» (۴) زبان حویزآوی که مصائب پایه‌ای کارگران صنعتی را بیان میکند امروزه در صحبت‌های تظاهر کنندگان پاک‌باخته جوان جنبش زن، زندگی، آزادی، بازتاب می‌یابد. ریشه‌های سنت شکنی جوانان را نیز در ویدیو صحبت‌های شجاعانه یک سال قبل حویزآوی میتوان دید. آنجا او خطاب به رهبران سیاسی-مذهبی می‌گوید «برای خانواده حسین گریه می‌کنی؟ این به درد خودت می‌خوره! خانواده من روی هواست. با خانواده حسین فرقی نداره. تلاش نکن با اشکت بهشت بگیری. تلاش کن مسئولیت‌پذیر باشی و همچون من توی خیابون بایستی. این مسئولیت کربلایی است که حسین یادمون میده.» (۵)

مشابه زبان رادیکال کارگران صنعتی را در بیانیه شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران در ۱۶ آبان ۱۴۰۰ نیز می‌بینید. آنها می‌گویند «هیچ‌گاه در تاریخ آموزش و پرورش نوین ایران، از زمان رشدیه تا کنون، وضعیت آموزشی اینگونه اسفبار نبوده است. با تحمیل فقر و فلاکت به فرهنگیان شاغل و بازنشسته به خاطر مدیریت ناکارآمد و چپاولگرانه در سطح کلان، میانگین حقوق معلمان به نصف خط فقر هم نمی‌رسد. در اثر بی‌کفایتی مدیران آموزش و پرورش میلیون‌ها کودک از آموزش محروم شده‌اند و نگاه مصرفی به نهاد آموزش یک نگاه مسلط حاکمیتی است و به خاطر خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی آموزش، مافیای آموزشی بیش از پیش بر تصمیم‌سازی‌ها تأثیر می‌گذارد. در چنین شرایطی معلمان مطالبه‌گر و تشکل‌های صنفی مستقل نمی‌توانند سکوت کنند و هرکس به انتقاد از این سیاست‌ها می‌پردازد با مشت آهنین نهادهای امنیتی و قضایی روبرو می‌شود امنیتی کردن مطالبات صنفی برای فرار از مسئولیت و پاسخگویی و برخورد با فعالان صنفی، که بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی از جان، مال خود برای بهبود وضعیت معیشتی فرهنگیان و ارتقای کیفیت آموزشی مایه گذاشته‌اند، گوشه‌ای از این برخورد قهرآمیز است. در همین راستای روزهای گذشته شاهد افزایش فشار به فعالان صنفی و پرونده‌سازی و احضار آنان به نهادهای امنیتی و قضایی بوده‌ایم.» (۶)

حمایت، همدلی و همگامی جوامع مدنی و محلی با مطالبات صنفی کارگران و زحمتکشان در تظاهرات ممتد آنان، پشتیبان و خط‌زندگیشان بوده است. در بسیاری از اعتراضات خیابانی خویشاوندان و هم‌شهری‌ها با شرکت خود در تظاهرات و یا در حاشیه صفوف معترضان مانع تشدید رفتار خشن نیروهای امنیتی شده‌اند. همگامی محلی با

کارگران و خواست های شان اکثرا در رابطه با مسائل مشترک جامعه مدنی آنان، از جمله بحران آب و محیط زیست، بحران فقر، حق برابری اقوام و جوامع به حاشیه رانده شده، حمایت و بزرگداشت فرهنگ های محلی، و عدم دسترسی جوامع حاشیه ای به بهداشت و آموزش و پرورش بوده.

این رابطه تنگاتنگ در شرایط افزایش نارضایتی در کشور به نوبه خود به مبارزات صنفی و مدنی دو سال اخیر شتاب و نیروئی جدید بخشید. سال گذشته بحران فقر و ناامیدی و فشار امنیتی بر نیروهای کار و جوامع مدنی، و زنان، و نیز شجاعت، سخنوری و آگاهی طبقاتی مبارزان کارگری، اعتراضات خیابانی آنان را در صدر توجه توده ها قرار داد. به این شکل جنبش نیروهای کار از مرحله ابراز فقر و فلاکت و محرومیت شان گذشت، با مبارزات خیابانی و سراسری و تحلیل های طبقاتی رهبران متحول شد، و اکنون همگام با جنبش زن، زندگی، آزادی، تجربیات گران بهای مبارزاتی خود را دوشادوش مبارزان در دسترس توده های معترض قرار میدهد.



حامیان زحمتکشان و نیروهای کار موظفند با تحلیل های طبقاتی، تضاد منافع کارگران و زحمتکشان با سرمایه داران وابسته و پیمانکاران دولتی را نشان داده راهکارهای مفید و کار آمد را در اختیار جنبش قرار دهند. آگاهی طبقاتی پاد زهری است علیه فرصت طلبانی که در کمین تصرف دستاورد های مبارزات نیروهای کار، و جلو بردن منافع سرمایه داری نئولیبرال هستند. پشتیبانی حامیان طبقه کارگر از منافع کارگران و زحمتکشان، جنبش زن، زندگی، آزادی را رادیکالیزه میکند، زیرا قدرت آزادی بخش توده ها در گرو عمق درک آنها از منافع طبقاتی شان است. ما موظفیم با نمایش لایه های تو در توی بی عدالتی های سیستماتیک، حقوقی، و فرهنگی ابعاد طبقاتی مبارزات خیابانی زنان، مردان، جوانان و را برجسته کنیم و رابطه ارگانیک جنبش زن، زندگی، آزادی، با مبارزات نیروهای کار را نمایش بگذاریم!

## زیر نویس:

۱. <https://twitter.com/Meytham5/status/1493190337757601793>

۲. <https://ir.voanews.com/a/iran-worker-karim-siahi/6434171.html>

۳. <https://twitter.com/meytham5/status/1406537761855844354>

۴. اتحادیه آزاد کارگران ایران:

<https://www.facebook.com/watch/?v=205644273870957>

۵. اتحادیه آزاد کارگران ایران:

<https://www.facebook.com/watch/?v=946541319246536>

۶. کانال شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران:

<https://t.me/kashowra/3155>



## نکاتی در باره برنامه تعدیل اقتصادی و روند موقت سازی قرارداد های کار در ایران ۱. بوخوم

برای بررسی روند موقت سازی قرار دادهای کار در ایران و دریافت شمایی کلی و صحیح از روابط کار و کارفرما در کشورمان، قبل از هر چیز باید سیر هشتاد ساله تحولات روابط کار و موقعیت کارگران را مد نظر قرار داد.

سرمایه داران برای رقابت در بازار کار، باید بتوانند با کمترین هزینه، بیشترین تولید را ارائه داده و در نتیجه بیشترین سود را کسب کنند. این مهم شدنی نیست مگر با پایین نگه داشتن سطح دستمزد ها، افزایش هر چه بیشتر ساعات کار، افزایش سرعت و شدت آهنگ کار، تقسیم کارگران به گروه های مستقیم و غیر مستقیم و در صورت لزوم، اخراج بی مانع کارگران. اینها در کنار بی توجهی به بهداشت و سلامت و ایمنی محیط کار و تخریب محیط زیست (آب، خاک، و هوا) برای کارگران و خانواده ها و نیز برای جامعه محلی آنها، بیماری های جسمی و روانی، و ناامنی نسبت به آینده به بار میآورد.

نکته زیان بار دیگر در بررسی روند اقتصادی کشور، واردات کالاهای خارجی گاه با قیمت ارزانتر و اغلب کیفیت بهتر از کالاهای مشابه داخلی، تولیدات داخلی را در بازار رقابت ناتوان کرده و میکند. به همین علت هم هست که سرمایه تجاری غیر مولد، برای دریافت سود بیشتر، به وارد کردن کالاهای خارجی مبادرت میکند. این رویکرد در نهایت سبب کاهش تولید داخلی و بیکاری کارگران می شود.

شرایط فعلی کار و سرمایه، از جمله کمتر شدن قدرت تشکل طبقه کارگر، نتیجه تاثیرات منفی بیش از سه دهه تحولات کلان اقتصادی و سیاسی در مناسبات جهانی کار است. این تحولات تحت عنوان های متنوع از جمله نئولیبرالیسم، جهانی سازی و یا برنامه تعدیل اقتصادی، توده عظیمی از کارگران غیر متشکل جهانی را بوجود آورده. افزایش رقابت در بازار کار، کاهش سطح دستمزد ها، و پس رفت شرایط عمومی کارگران که سبب ناامنی اقتصادی کارگران شده از نتایج همین عدم تشکل کارگران است.

در برنامه تعدیل اقتصادی، دولت سازندگی با در نظر داشت منافع سرمایه داران (مالی و تجاری) می بایستی قدرت دولت کاهش یافته، مالکیت دولتی بر صنایع لغو و به سرمایه داران فروخته و گاهی به رایگان سپرده میشد. باید نیروی انسانی و کارگران تعدیل (اخراج) می شدند. در یک کلام قوانین مترقی مقررات و تضمین های دولتی و اجتماعی لغو شوند. بر مبنای این سیاست وزارت کار جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۱۵ بخشنامه ای صادر کرد که طبق آن استخدام موقت کارگران جنبه قانونی و رسمی پیدا کرد.

کارفرمایان با استناد به این بخشنامه و به قصد «تعدیل نیروی انسانی» کارگران قدیمی و با سابقه خود را اخراج و دوباره آنها را به عنوان کارگر موقت بکار می گرفتند. از این رهگذر کارگران حقوق کمتری دریافت می کردند، کارفرمایان هیچ تعهدی در پرداخت بموقع حقوق کارگران نداشتند و می توانستند کارگران را بدون هیچ دلیلی اخراج کنند.

در این رابطه نشریه کار و کارگر (11 بهمن 1377) مینویسد: «برخی از کارفرمایان به اجبار کارگران را به تنظیم قرار دادهای موقت به صورت قراردادهای سفید، با امضاء طرفین و یا در قبال سفته و چک از سوی کارگر و بدون ذکر شروع و پایان کار، کارگران را در آن واحد تولیدی وادار به کار می کنند و در صورت کوچکترین اعتراضی از سوی کارگر به حقوق و دستمزد ... حکم اخراج صادر می شود.»

از عملکرد های مافیایی سرمایه داران و دولت حامی آنها واگذاری و خرید واحدهای تولیدی با قیمت ناچیز و گاهی مجانی است که تحت عنوان واحدهای زیان ده انجام می شود. این گونه واگذاری ها باعث تعطیلی واحدهای تولیدی واگذار شده، و بیکاری خیل عظیم کارگران آن میشود. تعداد زیادی از این کارگران غیر متخصص دیگر نمی توانند کاری پیدا کنند. آنها ناچار به کارهای موقت و یا دست فروشی روی می آورند و همیشه در معرض آسیب های اجتماعی قرار دارند.



مدیران واحدهای تولیدی با وضع آئین نامه های جدید بر تعداد جریمه ها افزوده و تحت عنوان «نیروی مازاد» سابقه کار کارگران را باز خرید و یا مستقیماً آنان را بازنشسته می کنند. آنها سپس همین نیروی مازاد را بار دیگر به عنوان کارگر بکار میگیرند. تقریباً در هیچ واحد تولیدی واگذار شده، کارگران به موقع حقوق دریافت نمی کنند و از این بابت در زندگی روزمره بسیار تحت فشار هستند.

در روند اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و برای به اصطلاح سازماندهی کارگران بیکار شده و به کار گماردن آنها، شرکت هایی به نام «شرکت های تامین نیروی انسانی» اعلام موجودیت نموده و فعالیت خود را به عنوان واسطه مابین کارفرما و کارگران تعریف کردند. البته ناگفته پیداست که حیات «شرکت های تامین نیروی انسانی» با استثمار کارگران گره خورده است و فلسفه وجودی آنها بی حقوقی هر چه بیشتر برای کارگران است.

پر واضح است که سرمایه داران به تنهایی قادر به انجام فعالیت های ضد کارگری خود نیستند. آنها همیشه کارگزاران و عواملی در درون دولت و ارگان های دولتی و در کشور ما میان هیئت های مذهبی دارند و از این طرق است که از رانت های گوناگون بهره مند می شوند.

با امید

## جایگاه کارگران موقت «گیگ» در نیروی کار امروزی

دیوید برانکاچو و جرت دانگ  
ترجمه نرگس



عکس از توموهیرو اوزومی، شرکت تصویر گتی Getty Images

نوعی از کارگران موقت که کارگران گیگ (۱) خوانده میشوند در اقتصاد جوامع امروزی، در نقش رانندگان شرکت های تاکسی از جمله اوبر (۲) و یا پیک های تحویل غذا به مشتریان حضور مشخصی دارند. امروزه در امریکا این نیروی کار که با کمک تکنولوژی دیجیتال با کار فرما و مشتریانش مربوط است، نوعی پیمانکار مستقل محسوب میشود. از آنجا که این نوع کار پدیده ای جدید است، قوانین ناظر بر وضعیت این کارگران در سطح ایالتی و کشوری هنوز محدود و ناکافی هستند.

شرکت اوبر در سال ۲۰۲۰ در کالیفرنیا صدها میلیون دلار برای به رای گذاشتن قانون پیش نهادی شماره ۲۲ در رابطه با موقعیت استخدامی، دستمزد، و مزایای کارگران گیگ هزینه کرد (۳). مضمون این قانون که در رای گیری عمومی ماه نوامبر گذشته تصویب شد، این است که در ازاء مقداری دستمزد و مزایای بیشتر، کارگران گیگ را در جایگاه پیمانکار مستقل نگه میدارد. البته در ماه ژوئن ۲۰۲۲ ماده قانونی مشابهی توسط شرکت اوبر در ایالت ماساچوست به رای گذاشته شد که توسط دادگاه عالی آن ایالت غیر قانونی اعلام شد!

در مصاحبه زیر دیوید برانکاچو، میزبان برنامه صبحگاهی بازار در رادیوی ملی، با تری گراشتاین، متخصص امور کار در دانشکده حقوق هاروارد، در مورد قوانین ناظر بر کار موقت در ایالات متحده صحبت میکند.

**دیوید برانکاچو:** کالیفرنیا با لایحه ای مشهور و جنجالی وارد این بحث شد. اما اقدامی مشابه برای مقابله با کارگران گیگ در ماساچوست با مشکل مواجه شد. ما اکنون در کجا قرار داریم؟ بسیاری از ایالت ها هنوز با این موضوع دست و پنجه نرم می کنند. درست است؟



**تری گریستاین:** بله، ایالت های زیادی با این موضوع دست و پنجه نرم می کنند. لایحه پیشنهادی شماره ۲۲ در کالیفرنیا به طور خاص بر روی کارگران گیگ متمرکز بود. اما من فکر میکنم در ابتدای گفتگو توجه کنیم که موضوعی که ایالت های مختلف، از کالیفرنیا گرفته تا ماساچوست، با آن دست و پنجه نرم می کنند، فقط در رابطه با کارگران گیگ نیست، بلکه در ارتباط با سوالی گسترده تر است: اینکه کارمند یا کارگر کیست؟ چه کسی حق برخورداری از حمایت ها و مسئولیت هایی که قوانین ما بر عهده کارفرمایان گذاشته را دارد؟ و چه کسی یک پیمانکار مستقل است و واقعاً تجارت خود را اداره می کند؟ تعدادی از ایالت ها شرکتهای گیگ یا پلتفرم (۴) را، فقط بر اساس تعاریفی که خود این شرکت ها از کارشان داده اند، از حیطة نظارت قانونی دولتی خارج کرده اند. این شرکتهای محافظهکار آنها را از بقیه شرکت ها جدا کرده اند و میگویند کارگران این شرکت ها واقعاً در استخدام آنها نیستند و در نتیجه از برخی حقوق کارگری نیز برخوردار نیستند. اما در ایالات دیگر این موضوع به دقت مورد بررسی قرار گرفته و تلاشی هست برای ارائه تعاریف بهتر از اشکال جدید سازماندهی کار. البته اصل کار واقعاً یکسان است. تنها تفاوت پاسخ به این سوال است که آیا رابطه کارگر و کارفرما و مشتری از طریق یک برنامه دیجیتالی و تلفن هوشمند صورت میگیرد یا از طریق روابط سنتی تر.

**برانکاچیو:** این برای کارشناسانی مانند شما و برای سیستم حقوقی یک معماست! سوال من در واقع این است که اگر برای شرکت رانندگی می کنید، آیا واقعاً صاحب کسب و کار خود هستید؟ می دانید که این موضوع را میتوان به روش های مختلف بررسی کرد و در نظر گرفت.



**گریستاین:** خوب، من فکر میکنم اکثر مردم، وقتی به معنی اصلی سؤال «آیا راننده اوبر مستقلاً کارش را اداره می کند؟» فکر میکنند، جواب عقلانی آنرا میدانند. کاملاً واضح است که راننده گان مستقلاً کسب و کار خود را اداره نمی کنند. این کارگران از نظر اقتصادی به شرکت کارفرما وابسته هستند و شرکت ها با روش های مختلف کار حرفه ای آنها را کنترل می کند. مثلاً رانندگان قیمت های شان را شخصاً تعیین نمی کنند. کاملاً واضح است که این افراد در واقع کارمند هستند. ما پرونده های قضایی مختلفی را میشناسیم که همین را نشان می دهند. برای مثال، در ایالت نیویورک، پرونده ای در مورد کارگری از

شرکت پست میترز (۶) در مورد اینکه آیا آن کارگر حق بیمه بیکاری را داشته است یا خیر موجود هست. بالاترین دادگاه ایالتی تصمیم وزارت کار را تأیید کرد و گفت بله! این کارگر تحت کنترل شرکت بوده و کسب و کار خود را اداره نمی کرده. پس حق داشته که بیمه بیکاری دریافت کند، درست مانند هر کارگر دیگری که برای یک فروشگاه کوچک کار میکند و یا در ناهارخوری پایین خیابان.

**برانکاچیو:** اما هنوز هم وضعیت اینها شبیه یک کارمند نیست. منظورم این است که یکی از مسایل حقوق کارمندان سنتی این است که خود کارمند ساعات کارش را تعیین نمیکند، آنطور که رانندگان گیگ میکنند. علاوه بر این کارمند از ابزار کار خودش، مثلاً ماشین خود، استفاده نمیکند.

**گریستاین:** خوب، جالب است! این مسئله انعطاف پذیری، راهی است برای طفره رفتن شرکتهای گیگ، زیرا واقعاً هیچ قانونی وجود ندارد که بگوید کارمند نمیتواند ساعات کاری انعطاف پذیر داشته باشد و همزمان کارمند محسوب

شود! و در واقع دیده ایم و میدانیم که برخی از مشاغل، به طور معمول، ساعات کاری انعطاف پذیر دارند. در دوران بیماری کرونا نیز بسیاری از کارگران از راه دور کار میکردند و ساعات کاری بسیار انعطاف پذیری داشتند، اما کماکان کارمند بودند. میدانیم که حتی کارمندان کمتر حرفه‌ای یا اداری نیز در بعضی مواقع میتوانند شیف‌ت کاریشان را در رقابت با کارگران دیگر انتخاب کنند و یا می‌توانند نیمه وقت کار کنند. بنابراین این عقیده که انعطاف پذیری با جایگاه استخدامی و کارمندی ناسازگار است موضوعی است که شرکت‌های گیگ مطرح کرده اند و بر آن اصرار دارند. اما این عقیده با واقعیت مطابق نیست.

**برانکاجیو:** اگر بخواهیم به عنوان یک فرد کارفرما، یا به عنوان یک کارمند یا «پیمانکار»، بدانیم که قوانین چه هستند، باید جواب را ایالت به ایالت را بررسی کنیم. درست است؟ در حال حاضر اینطور به نظر می‌آید.

**گريشتاين:** این واقعاً بستگی دارد به اینکه به چه قانونی و به کدام حق نگاه می‌کنید. آیا به قانون ایالتی مراجعه میکنید یا به قانون کشوری (فدرال). جالب توجه است که در چند سال گذشته، برخی از شهرها مستقلاً برای بهبود شرایط کار این دسته از کارگران تلاش کرده اند. شهرهای سیاتل و نیویورک رهبران اصلی این تلاش هستند. اتفاقی که در مورد سیاتل و نیویورک افتاده این است که آنها به نوعی گفته اند، «خوب، ما از کنار موضوع طبقه بندی کار می‌گذریم و می‌گوییم که هر کسی که در شهر ما کار میکند، چه به عنوان کارمند یا کارگر حقوق بگیر و چه تحت عنوان پیمانکار مستقل، باید یک حداقل درآمد داشته باشد. اگر برای یکی از این شرکت‌های گیگ و وابسته به پلتفرم‌های دیجیتال کار میکنید، به هر شکلی که رابطه‌تان با شرکت کار فرما طبقه بندی شده، باید یک درآمد حداقل داشته باشید.» نیویورک اولین شهری بود که این کار



تجمع اعتراضی رانندگان اسنپ در تهران (اقتصاد آنلاین)

را انجام داد. کمیسیون تاکسی و لیموزین یک استاندارد دستمزد برای رانندگان شرکت‌های اوبر و لیفت (۷) تصویب کرد؛ سپس سیاتل تعدادی قانون، از جمله در رابطه با استاندارد درآمد رانندگان، تصویب کرد. شهر نیویورک اکنون در حال بررسی استاندارد درآمد برای کارگران پیک شرکت‌هایی همانند دوردش (۸) است. میدانید، در حالیکه ایالت‌ها و دولت فدرال با این موضوع دست و پنجه نرم می‌کنند، شهرها، شهرداری‌ها، و مناطق محلی نیز، بدون داخل شدن در موضوع طبقه بندی کار و کارگران، نقش واقعاً مهمی در ارتقا استانداردها و تعیین کف درآمدها دارند.

**برانکاجیو:** سوال بسیار متفاوتی دارم. نمیدانم شما داده‌های جدید را مطالعه کرده‌اید؟ با توجه به کمبود نیروی کار که با گسترش اقتصاد در دوران پسا کرونا با آن مواجه هستیم، آیا کار گیگ جذابیت کمتری پیدا کرده است؟

**گريشتاين:** من داده‌های مربوط به این موضوع را ندیده‌ام. فکر میکنم تورم جذابیت این نوع کار را بسیار کمتر کرده، زیرا بخشی از عملکرد کار گیگ این است که بیشتر هزینه‌های کار و ریسک‌های موجود از شرکت‌ها که بزرگتر هستند و بهتر می‌توانند خطر را تحمل کنند به کارگران منتقل می‌شود. بنابراین کارگران گیگ با هزینه‌هایی سروکار دارند که به طور سنتی کارفرمایان آنها را پوشش می‌داده اند. این موضوع سود حاصل از کار گیگ را بسیار کمتر کرده است.

**برانکاجیو:** اجازه دهید از شما در مورد امکان عضویت کارگران گیگ در اتحادیه‌های کار بپرسم. فکر میکنم دولت بایدن در اوایل سال جاری به این ایده متمایل شد که کارگران گیگ باید اجازه تشکیل اتحادیه داشته باشند.

**گريشتاين:** اوایل امسال وکیل اصلی هیئت مدیریت ملی روابط کار (NLRB) (۹) که نهاد ناظر بر تشکیل اتحادیه ها و صدور مجوز قانونی به کارگران جهت سازمان دهی است، یادداشتی صادر کرد که میگوید او قصد بازبینی تصمیمی که در دوران دولت ترامپ صادر شده بود را دارد. البته این تصمیم در رابطه با شرکت های گیگ نبود. این در مورد شرکت سوپر شاتل (۱۰) بود که میگفت هر راننده سوپر شاتل کسب و کار مستقل خود را اداره می کند. تصمیم NLRB در دولت ترامپ، دستور العمل هایی را ارائه داد که برای کارگران و امکان متشکل شدن شان نامطلوب بود. این تصمیم اکنون دارد بررسی مجدد میشود. بازنگری این تصمیم برای کارگران گیگ و طیف وسیعی از کارگران پیمانی دیگر پیامدهایی خواهد داشت.

**برانکاجیو:** پس برای کارگران گیگ غیرممکن نیست که اتحادیه داشته باشند؟

**گريشتاين:** در حال حاضر، جایگاه قانونی آنها زیر سوال است. ولی تلاشهایی برای سازماندهی آنها شده. اینکه آنها از نظر قانون سازمان مدیریت ملی روابط کار در کجا قرار دارند، یک سوال باز است.



تجمع اعتراضی رانندگان اسنپ در تهران (اقتصاد آنلاین)

**منبع:**

برنامه رادیویی مارکت پلیس Market Place

<https://www.marketplace.org/2022/08/31/how-do-gig-workers-fit-into-the-rest-of-todays-labor-force>

**زیر نویس:**

۱. کارگران گیگ یا Gig workers. از مشخصات این دسته از کارگران استفاده آنها از تکنولوژی دیجیتال موجود در تلفن های هوشیار است.
۲. uber. معادل آشنا تر از شرکت uber شرکت اسنپ است که در بازارهای ایران فعالیت دارد.
۳. لایحه پیشنهادی شماره ۲۲ به شرکتهای بزرگی همچون اوبر اجازه داد که طبقه ای از کارگزارانش را پیمانکار مستقل محسوب کند. این طبقه بندی کاری به شرکت ها امکان میدهد که کارگزارانشان را از مزایا و حمایت های قانونی کارگری، از جمله بیمه بیکاری و دریافت غرامت کاری، محروم کنند.
۴. شرکت های پلتفرم (Platform businesses) تمرکز کارشان بر ایجاد سکویی است که از طریق آن شرکت کنندگان متعددی با یکدیگر ارتباط برقرار میکنند. آنها از جمله مدیریت روابط کاربران را در دست دارند.
۵. لابی گری کلیه فعالیت هایی است که بر روند تولید و تصویب قوانین در راستای منافع گروهی مشخص انجام میشوند.
۶. Postmates
۷. Lyft
۸. Door Dash
۹. National Labor Relations Board (NLRB)
۱۰. SuperShuttle



## تحول خواست های اتحادیه های کارگری آلمان رضا کاویانی

«جامعه از طریق کار در شرایطی عادلانه است که به زندگی ادامه داده و به پیشرفت نائل میشود!» (۱) امروز با گذشت نزدیک به ۷۰ سال از تأسیس **فدراسیون اتحادیه های کارگری آلمان Deutscher Gewerkschaftsbund (DGB)**، سخنان هانس بوکلر، اولین رئیس آن، همچنان معنای اولیه خود را در بر دارد و با شرایط امروز نیز صدق می کند زیرا دستمزد و شرایط کاری عادلانه، زندگی با عزت و احترام و سلامتی را برای کارگران ممکن میکند. این هدفی است که اتحادیه های کارگری آلمان از سال ۱۹۴۹ برای آن مبارزه کرده اند.

در آلمان بسیاری از قوانین حامی کارگران که امروزه بدهی به نظر می رسند، از طریق تلاش و همکاری فدراسیون اتحادیه های کارگری آلمان (DGB)، و دیگر اتحادیه های

کارگری به دست آمده اند. پوستر روز اول ماه مه سال ۱۹۵۶، که در آن کودکی قاطعانه به جامعه میگوید «شنبه ها متعلق به پدر من است»، هنوز یکی از کلاسیک های تبلیغات سیاسی امروزی است. همچنین کمپین فدراسیون اتحادیه های کارگری آلمان در آغاز دهه ۱۹۶۰ که در آن کارگران خواستار ساعات کاری کوتاهتر، ۱۳ ماه حقوق در سال و چهار هفته مرخصی بودند فراموش نشدنی است.

تا به امروز، فدراسیون اتحادیه های کارگری آلمان و اتحادیه های عضو آن با اطمینان برای پیشرفت اجتماعی مبارزه می کنند. از جمله نمونه های این مبارزه سیاست چانه زنی جمعی نوآورانه، تعیین قانونی دستمزد حد اقل در ۱ ژانویه ۲۰۱۵، و حمایت از قانون بیمه های اجتماعی است. فدراسیون اتحادیه های کارگری آلمان، به جامعه و اقتصاد آلمان شکل داده اند و به این کار ادامه خواهند داد.



## چالش های امروزی فدراسیون اتحادیه های کارگری آلمان

موفقیت های گذشته اتحادیه های کارگری، انگیزه ای برای آینده است. دیجیتالی شدن، جهانی شدن، تغییرات اقلیمی و مواجهه با چالش های یک جامعه پیر و سالخورده و باز نشسته از جمله مسائلی است که شرکت اتحادیه های



کارگری، به عنوان یک نیروی قدرتمند و اثر گذار، در سیاست های جاری کشورها را الزامی میکند. امروزه برای ساختن جهانی عادلانه، از طریق محدود کردن خطرات و نا امنی ها و ملموس ساختن فرصت ها برای همه، اتحادیه های کارگری وظیفه دارند که در ارتباط تنگاتنگ و بین المللی با سایر اتحادیه های کارگری به مبارزه بپردازند.

## مبارزه برای آزادی، دموکراسی و حقوق اجتماعی

"اتحادیه ها، تنها صدای قدرتمند و مؤثری بوده اند که کارگران در تاریخ این کشور داشته اند." (۲) این جمله از بروس اسپرینگ ستین، ستاره راک آمریکایی اگرچه با اشاره به اتحادیه های کارگری امریکا گفته شده، اما در مورد اتحادیه های آلمان و سایر نقاط جهان نیز صدق می کند. به لطف تعهد و شجاعت اتحادیه های کارگری، جمهوری فدرال آلمان به آنچه امروز است تبدیل شده است: کشوری که در آن آزادی ها، دموکراسی و قوانین اجتماعی پایه محکمی دارند. اتحادیه های کارگری عضو DGB بر مسئولیت خود پافشاری و ایستادگی میکنند. آنها حامی برابری، همبستگی اجتماعی، تنوع فرهنگی و عدالت هستند.

-----  
زیر نویس:

۱. برگرفته از صفحه اینترنتی فدراسیون اتحادیه های کارگری آلمان (DGB) Deutscher Gewerkschaftsbund  
<https://www.dgb.de>

۲. <https://aftguild.org/labor-quotes>

## روز کارگر و جنبش کار در آمریکای شمالی

گودرز اقتداری

برخلاف تمام کشورهای جهان که روز اول ماه مه را بعنوان روز کارگر پاس میدارند و با وجود آنکه مبنای گرامیداشت روز اول ماه مه به اعتصاب سراسری کارگران در شیکاگو آمریکا برای ۸ ساعت کار در روز در سال ۱۸۸۶ بر میگردد، اولین دوشنبه ماه سپتامبر در ایالات متحده و کانادا روز کارگر است. در واقع، اول ماه مه در پاریس در سال ۱۸۸۹ توسط کنگره کارگران سوسیالیست انترناسیونال دوم با الهام از وقایع سه سال قبل در شیکاگو انتخاب شد. شیفت هشت ساعته از آغاز انقلاب صنعتی دلیل مبارزات کارگران بود و در واقع، قبلاً در سال ۱۸۶۸، اندرو جانسون، هفدهمین رئیس‌جمهور آمریکا آن را امضا کرده بود، اما نه همه ایالت‌ها آن را پذیرفتند و نه همه کارفرمایان آن را رعایت کردند و مبارزه جنبش برای هشت ساعت روزکاری دنبال شد.

### سپتامبر نه ماه

زمان کلیدی در این جریان سال ۱۸۸۲ است، زمانی که اتحادیه مرکزی کارگران نیویورک نوعی تعطیلات کارگری را با راهپیمایی بزرگ در شهر که بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر کارگر با پلاکارد های فراوان در آن حضور یافتند، را اعلام کرد. قبلاً نیز این اتحادیه طبق برخی روایت‌ها تا یک چهارم میلیون نفر جمعیت را برای همایش های کارگری بسیج کرده بود. بنا به روایت‌ها ۵ سپتامبر مصادف با نشست عمومی شوالیه های کارگر، که مترقی ترین فدراسیون کارگری بود، انتخاب شد. فدراسیون اتحادیه‌ها سال بعد نیز آن را تکرار کرد و در سال ۱۸۸۴ تاریخ آن را برای اولین دوشنبه سپتامبر تعیین کردند.

در مورد اول ماه مه باید گفت که از قبل تعطیلاتی در اول ماه مه با ریشه‌های باستانی وجود داشت. روز اول ماه مه یکی از چهار روز باستانی سلتیگ معروف به چهار اربعه است. روز مه (آنطور که در غرب نیز بدان گفته میشود) یک تعطیلات نجومی است که بین اعتدال اول بهار (نوروز) و طولانی ترین روز شروع تابستان (اول تیر) قرار دارد. بلتین که از نام سلتیگ آن سرچشمه می گرفت، جشنی بهاری بود که رقص، آواز، آتش بازی های ویژه را شامل می شد و در آن خانه، درختان، و حیوانات را با گل‌ها و روبان های زرد ماه مه تزئین می کنند. در این مدت در جوامع مختلف ایرلند مردم از مکان های ویژه بازدید می کردند و اعتقاد بر این بود که شگون بلتین زیبایی و جوانی را برای اطرافیان خود به ارمغان می آورد. (۱)

اما سازمان دهندگان اتحادیه ملی کارگری در سال ۱۸۸۴ زمانی که اول ماه ۱۸۸۶ را به عنوان مهلتی برای شرکت‌ها تعیین کردند که روز کاری هشت ساعته قانون فدرال را به کارگران خود اعطا کنند، این را در ذهن نداشتند. با نزدیک شدن به روز موعود، اتحادیه های کارگری در سراسر کشور آماده اعتصاب عمومی شدند. آن روز، چیزی بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار کارگر در سراسر کشور دست به اعتصاب زدند.

شیکاگو که در حال حاضر سومین شهر بزرگ کشور است، به لطف توسعه راه آهن، مرکز اصلی صنعتی شدن آمریکا بود، و به همین دلیل تعداد قابل توجهی از مهاجران را در جستجوی کار پذیرفت. در شیکاگو، اعتصاب کنندگان به سوسیالیست‌ها و آنارشویست‌های رادیکال‌تر تمایل داشتند و اعتراضات خیابانی آنها پس از بازگشت دیگران به خانه‌های خود ادامه یافت. در ۳ ماه مه، پلیس به جمعیت اعتصاب کنندگان شلیک کرد و دو نفر را کشت. مردم خشمگین روز بعد در میدان هایمارکت تجمع کردند و در شورش متعاقب آن ۱۲ نفر کشته شدند که هشت نفر از آنها افسر پلیس بودند. سال بعد، اتحادیه‌ها مراسم بزرگداشتی از وقایع هایمارکت را در ۱ مه برگزار کردند و این سنت ادامه یافت تا سال ۱۸۸۹ که انترناسیونال دوم - کنفرانس جهانی سوسیالیست‌ها - آن را روز جهانی کارگر اعلام کرد.

هر دو روز اول ماه مه و روز کارگر توسط گروه‌های کارگری مختلف برای سال‌ها در ایالات متحده گرامی داشته می‌شد، اگرچه گروه اول به سیاسی‌تر بودن، رادیکال‌تر بودن و دومی بیشتر بعنوان یک جشنواره کارگری شهرت داشتند. به همین دلیل، روز کارگر در ماه سپتامبر

همیشه در بین قانونگذاران محبوبیت بیشتری داشت و بیش از ۲۰ ایالت تا سال ۱۸۹۴ آن را به عنوان تعطیلات ایالتی تصویب و اعلام کرده بودند.

تبدیل آن به یک روز از تعطیلات فدرال در لیست برنامه های ۲۴مین رئیس جمهور ایالات متحده گروور کلیولند نبود. در سال ۱۸۹۴، او بر روی رکود اقتصادی متمرکز شده بود و ایده کاندیداتوری برای سومین دوره ریاست جمهوری را در سر داشت. او همچنین درگیر اعتصاب پولمن بود، اعتصابی طولانی و تلخ که در شیکاگو متمرکز شده و اقتصاد از قبل آسیب دیده کشور را تهدید می کرد. همزمان با اینکه او برای سرکوب اعتصاب کنندگان آماده می شد، کلیولند لایحه روز کارگر را از طریق کنگره به تصویب رساند و آن را در ۲۸ ژوئن امضا کرد. اکثر مورخان معتقدند که این تا حد زیادی تلاشی برای واگذاری چیزی اندک به جنبش کارگری و در عین حال کاهش قدرت اتحادیه های رادیکال تر و برگزاری مراسم اول ماه مه بود. واقعیت آن بود که چند روز بعد، کلیولند دستور داد نیروهای فدرال به شیکاگو بروند، زیرا اعتصابات به خشونت کشیده شده بود. در ۱۷ ژوئیه، نیروهای گارد ملی به سمت جمعیت شلیک کردند و ۳۰ نفر را کشتند. هنگامی که اولین روز کارگر فدرال به رسمیت شناخته شد در آن سپتامبر، کارگران و اتحادیه های کارگری آرام نگرفتند. چرا که فقط کارکنان فدرال در آن روز تعطیل داشتند.

همسویی اتحادیه های کارگری سراسری با دولت در ایالات متحده در میانه قرن بیستم اما مانع از آن شده است که روز اول ماه مه برای بزرگداشت کارگران رسمیت یابد. دلیل عمده برای این تصمیم صرفاً سیاسی و در مقابله با جو جنگ سرد پس از جنگ جهانی دوم است. در آن زمان انقلاب اکتبر در اوج خود بود و اتحاد جماهیر شوروی هنوز به دلیل پیروزی هایش بر نیروهای آلمان نازی از اعتبار خاصی برخوردار شده بود. در ایالات متحده فرانکلین روزولت رئیس جمهور بود و برای مقابله با خطر سوسیالیسم با نیروی کار و اتحادیه های کارگری در آمریکا وارد مذاکراتی شد تا بتواند جلوی خطر چپ را بگیرد. فقدان یک ایدئولوژی غالب بر جنبش کارگری آمریکا باعث شده بود که اتحادیه ها سعی کنند خود را غیر سوسیالیست و غیر ایدئولوژیک تعریف کنند و تنها بر حقوق صنفی طبقه تأکید بگذارند. این نگرانی ها باعث شد که اتحادیه ها عملاً تئوری روزولت و حزب دموکرات را بپذیرند که اولاً نیازی به داشتن یک ساختار سیاسی کارگری مانند حزب کارگر در آمریکا وجود ندارد و حقوق آنها با مذاکره مستقیم با کارفرمایان و بواسطه حزب دموکرات قابل دستیابی است. این نکته باعث شد که عامداً روی داشتن یک روز برای شادمانی و ستایش کارگران توافق شود که برخلاف سایر کارگران جهان در اول ماه مه نباشد.

### چشم انداز لیبرال دموکراتهای آمریکای شمالی

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در دو دوره اخیر ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰ بار دیگر نشان داد که تشکل های کارگری در این کشور بطور ساختاری تمایلی به دفاع مستقیم از طبقه خود را ندارند و سیاست بازی های حزب دموکرات را پذیرفته اند. در یک برنامه دیدار با مردم در شبکه MSNBC در بهار ۲۰۱۶ برنی ساندرز چنین گفت: اولاً از نظر پوشش رسانه ای، شما باید در داخل حزب دموکرات فعالیت کنید. شماره دو، برای مبارزه انتخاباتی به عنوان یک مستقل، شما نیاز دارید، شما باید که یک میلیارد باشید. اگر میلیارد هستید، می توانید این کار را انجام دهید. من میلیارد نیستم. بنابراین ساختار سیاست آمریکا امروز به گونه ای است که فکر می کردم تصمیم اخلاقی درست این است که در درون حزب دموکرات اقدام کنم.

معنی حرف ساندرز به خوبی گرفته شد. تعداد کمی از کشورها در یک نظام دو حزبی به اندازه آمریکا عمیقاً فرو رفته اند. ایالات متحده یکی از تنها دموکراسی های صنعتی بدون حزب کارگری یا سوسیالیستی تثبیت شده است. تقریباً در هر کشور دیگری، ساندرز به احتمال زیاد به عنوان حامل پرچم حزب کارگران و زحمتکشان نامزد می شد. اما در عرصه آمریکا، این گزینه در دسترس نبود.

عدم وجود یک حزب کارگری در آمریکا ممکن است مساله بزرگی به نظر نرسد، به خصوص با توجه به سابقه اخیر چنین احزابی در کشورهای که در آن وجود دارند. اما تاریخ نشان می دهد که برای کارگران تنها چیزی که بدتر از داشتن یک حزب میانه است—که مشغول فروش طبقه باشد، آنست که اصلاً هیچ حزبی بنام طبقه کارگر نداشته باشند. بسیاری از عقب ماندگی های سیاست در ایالات متحده—به خصوص فقدان یک سیستم بهداشت و درمان عمومی و آن سیستم پیروزی و تنبیهی تأمین اجتماعی—می تواند حداقل در بخشی از دلایل به فقدان حزب کارگر برگردد. برخی استدلال کرده اند که حزب دموکرات به عنوان یک معدل عملکردی مابین دموکرات های مالی در شمال و زارعین در جنوب در این نقش عمل می کرد، اما این واقعیت که هم به بخش هایی از سرمایه داران شمالی و هم نخبگان زمیندار جنوبی گره خورده بود، توانایی اش در ایفای این نقش را اساساً تضعیف میکرد.

بسیاری از مردم فکر می کنند که فقدان یک حزب کارگری در فرهنگ و سیاست آمریکا پخته شده است. اگر که به بیش از یک قرن پیش برگردیم ورنر سومبارت جامعه شناس آلمانی، استدلال کرده است: که رونق اقتصادی تلاش ها برای ساخت یک حزب سوسیالیست در ایالات متحده را تضعیف می کند. انگلس نیز قبلاً استدلال کرده بود که فرهنگ «صرفاً بورژوازی» در کشور (و فقدان یک گذشته فتودالی) مانعی برای تشکیل حزب کارگر در ایالات متحده است. دهه ها بعد، دانشمندان اجتماعی آمریکا مانند لوئیس هارتز و سیمور مارتین لیپست بر روی بینش های انگلس مبنای تئوری خود را قرار دادند و ادعا کردند که لیبرالیسم خالص «جان لاک» (۲) در این کشور زمین فوق العاده خصمانه ای را برای ریشه یابی یک حزب کارگر ایجاد کرده است.

ورای فرهنگ سیاسی خصمانه موجود، دیگران استدلال کرده اند که قوانین انتخاباتی آمریکا موانع غیر قابل عبوری را برای احزاب کارگری، یا هر نوع حزب ثالثی در این وادی ایجاد می کند. بر اساس چنین حساب هایی، انتخابات «برنده همه» همراه با یک نظام سیاسی ریاست جمهوری (در مقابل پارلمانی) عملاً یک نظام دو حزبی را تضمین می کند. (۳)

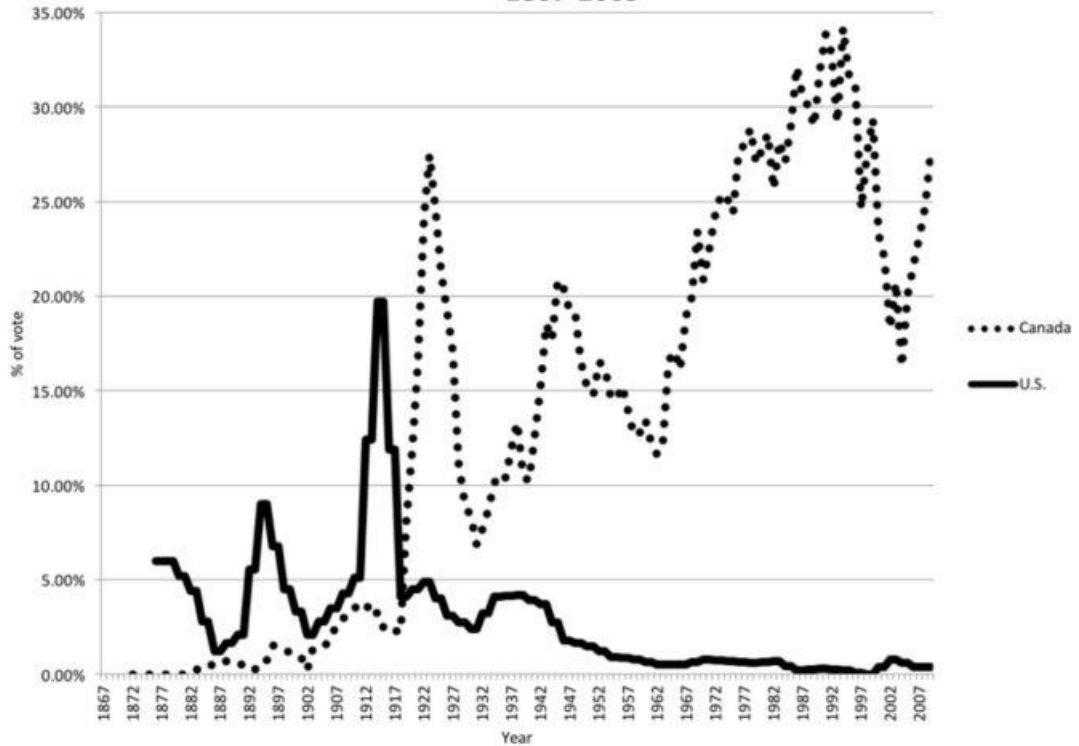
درست است که احزاب کارگری در آمریکا از دیرباز با نبرد سختی در سریالایی مواجه بوده اند. اما تمرکز بر صفات ماندگاری مانند فرهنگ سیاسی و قوانین انتخاباتی بخش بزرگی از داستان را از دست می دهد که ارتباط مستقیمی با لحظه سیاسی کنونی دارد: قبل از دهه ۱۹۳۰ ایده آل بسیار پر جنب و جوش تری درباره وجود حزب چپ مستقل نسبت به امروز وجود داشت.

پتانسیل این سنت سیاسی از دست رفته زمانی روشن تر می شود که تجربه آمریکا را با مسیر سیاسی کشورهای دیگر مقایسه کنیم. به عنوان مثال کانادا را در نظر بگیرید. با وجود شباهت اجتماعی و اقتصادی به آمریکا، در سالهای اخیر یک حزب مبتنی بر طبقه کارگر به نام حزب دموکرات جدید (NDP) (۴) به خوبی در کانادا پا گرفته است.

با وجود اینکه، NDP هنوز به عنوان یک حزب ثالث در سطح فدرال فعالیت میکند، و از همان نوع رانش به راست که احزاب سوسیال دموکرات در جاهای دیگر تحت تاثیر آن قرار دارند نیز رنج می برد، اما حضور آن در عرصه سیاسی کشور کانادا تفاوتی واقعی ایجاد کرده است. محققان حزب دموکراتیک نوین را دلیل کلیدی برای قوانین کار نسبتاً قوی تر کانادا و مزایای اجتماعی سخاوتمندانه تر، از جمله سیستم مراقبت های بهداشتی با بودجه عمومی در آن کشور شناخته اند.



Figure 1. Independent Left Third Party Vote Shares, U.S. and Canada, 1867-2009



بسیاری بر این باورند که فرهنگ سیاسی جمع‌گرا تر کانادا و نظام سیاسی پارلمانی زمین‌های مطلوب‌تری را برای ریشه‌یابی یک حزب کارگری نسبت به آمریکا ایجاد کرده است. اما داده‌های تاریخی داستان متفاوتی را باز می‌گوید: با وجود زمین‌های سیاسی به ظاهر مطلوب‌تر، پیش از سال ۱۹۳۰ حزب کارگر کانادایی و احزاب چپ به همان اندازه هم‌تایان آمریکایی خود دوران سختی برای خارج شدن از زمین داشتند. در واقع فقط در دهه ۱۹۳۰ بود که واگرایی را می‌توانیم ببینیم.

ما این را در شکل ۱ می‌بینیم که سهم آرای به احزاب سوم چپ مستقل (ILTPs) (۵) در ایالات متحده و کانادا را از سال ۱۸۶۷ تا ۲۰۰۹ ردیابی می‌کند. پیش از جنگ جهانی اول، حمایت از یک حزب مستقل سوم به طور کلی در ایالات متحده بیشتر بود. از پایان جنگ جهانی اول تا اوایل دهه ۱۹۳۰، حمایت در کانادا بی‌ثبات بود، در حالی که حمایت از یک حزب مستقل در آمریکا کوچک اما قابل توجه باقی ماند. هیچ دلیلی وجود نداشت که انتظار اوج دیگری در حمایت از احزاب سوم در امتداد خطوط آنچه در دهه ۱۸۹۰ یا دوره قبل از جنگ جهانی اول رخ داد را نداشته باشیم. واگرایی قاطع در دهه ۱۹۳۰ هنگامی رخ داد که حمایت در آمریکا فرو ریخت و در کانادا برخاست. (۶)

چرا این شیفت رخ داد؟ چه اتفاقی در دهه ۱۹۳۰ افتاد که همزمان ثروت حزب کارگر را در کانادا تقویت کرد، و آن‌ها را در آمریکا تضعیف نمود؟ استدلال در مورد فرهنگ‌های سیاسی پایدار و قواعد انتخابات نمی‌تواند به این سوال پاسخ دهد. در عوض، مبارزات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آن نقطه عطف بحرانی دوران جنگ - و اینکه چگونه نتیجه آن مبارزات به طور اساسی چشم‌انداز سیاسی در هر دو کشور را تغییر شکل داد - از اهمیت محوری برخوردار است.

### وعده حزب کارگری

پیش از دهه ۱۹۳۰، مانند پس از آن، دموکرات‌ها و جمهوری خواهان دو حزب بزرگ سیاسی آمریکا بودند. در کانادا نیز احزاب لیبرال و محافظه کار بودند. اما همانطور که شکل یک نشان می‌دهد، احزاب بزرگ رقبای کوچک اما قابل توجهی نیز در صحنه داشتند که آن‌ها را نگران انتخابات کنند. در میان اقتصادهای پرآشوب اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، کارگران و کشاورزان جنبش‌های اعتراضی دسته‌جمعی را سازماندهی می‌کردند. برخی از این‌ها شکل احزاب سیاسی را نیز به خود گرفت که گاهی هر دو طرف مرز آمریکا و کانادا را در بر می‌گرفت.

شکل ۱ همچنین نشان می دهد که این احزاب دوران سختی را برای زنده ماندن در دوران طولانی، اوج و حضيض همراه با حرکاتی که آن ها را به دنیا آورد، داشته اند. اما حضور آنها چشم انداز سیاسی گسترده تری را شکل داد. حتی زمانی که آنها از دور خارج میشدند، همان طور که برای احزاب سوم اغلب اتفاق می افتد، مسائل کلیدی را برای بحث و کنکاش عمومی بروی صحنه سیاست عمومی جا می انداختند و احزاب بزرگ را مجبور میکردند به آن ها بپردازند. بطور نمادین این سالها نشان دادند که کارگران و کشاورزان کوچک می توانند یک نیروی سیاسی مستقل باشند.

این بدین معنی نیست که بگوییم کارگران و کشاورزان کوچک درگیر سیاست های بزرگ حزبی نبودند. تفاوت این بود که آنها به عنوان کارگر و کشاورز کوچک درگیر نبودند. بلکه بر اساس مذهب، نژاد، قومیت، منطقه و دیگر هویت ها در احزاب بزرگ سازماندهی می شدند. و این خصلت بود که در دهه ۱۹۳۰ تغییر کرد. بسیاری از کارگران و کشاورزان کوچک در هر دو کشور آمریکا و کانادا هویت های سیاسی به عنوان کارگر و کشاورز پیدا کردند. با این کار، آن ها به ائتلاف های سیاسی مبتنی بر رابطه طبقاتی با دوام تری نسبت به آنچه پیش از این در هر دو کشور وجود داشت گذار کردند. این ائتلاف ها بسیار متفاوت به نظر می رسید، و پیامدهای سیاسی متفاوتی داشت. در ایالات متحده، کارگران و کشاورزان کوچک در نهایت جذب حزب دموکرات شدند و آن ها را به ائتلافی عجیب و غریب وارد کرد که شامل لیبرال های شهری شمال و ارتجاعیون نژادپرست جنوب بود. در کانادا، آن ها مستقل از احزاب جریان اصلی متحد شدند تا حزب جدیدی به نام فدراسیون مشترک المنافع همیاری (۷) (CCF) را تشکیل دهند که پیش درآمد حزب دموکرات نوین (NDP) امروزی است.

### همکاری بهینه در مقابل اجبار

برای درک اینکه چرا این ائتلاف های مختلف در شکل طبقه-حزب به وجود آمد، باید توجه کنیم که چگونه احزاب حاکم آن زمان (دموکرات ها در آمریکا، لیبرال ها و محافظه کاران در کانادا) به اعتراضات کارگری و کشاورزی برانگیخته شده از رکود بزرگ اقتصادی دهه ۳۰ پاسخ دادند.

پاسخ کوتاه این است که رئیس جمهور روزولت و دموکرات ها که درگیر انتخابات ریاست جمهوری بودند پاسخی مشترک اتخاذ کردند که اعتراضات را بخشی از سیاست خودشان می کرد و چالشگران سیاسی را دست کم می گرفت، در حالی که لیبرال ها و محافظه کاران کانادایی پاسخی اتخاذ کردند که اعتراضات را تشدید می کرد و فضا را برای چالشگران، به طور خاص فدراسیون مشترک المنافع همیاری [CCF]، برای ریشه یابی باقی می گذاشت.

در ایالات متحده، کمپین فرانکلین روزولت در سال ۱۹۳۲ به «مرد فراموش شده در پایین هرم اقتصادی» استناد کرد و ناتوانی رئیس جمهور هوور در پاسخ به رکود اقتصادی را به یک مسئله کلیدی انتخابات تبدیل کرد. این بخشی از حیلۀ برای درخواست تجدید نظر از هویت طبقاتی کارگران، و قرار دادن حزب دموکرات به عنوان خانه «طبیعی» برای چنین رای دهندگانی بود. در طول دهه ۱۹۳۰ این [استراتژی موفق شد](#).

در نگاه اول، آشکار به نظر می رسد که روزولت به دنبال تبلیغ موقعیت دموکرات ها به عنوان خانه «طبیعی» برای رای دهندگان طبقه کارگر، و جا انداختن پاسخ رئیس جمهور هوور به رکود بزرگ بعنوان یک مسئله اصلی مبارزات انتخاباتی است. اما در آن زمان مساله اینقدر آشکار نبود. تشکل های کارگران مانند امروز یک نوع تعهد نهادی به دموکرات ها نداشتند و وفاداری های به حزب کارگر بیشتر توسط روابط محله ای، قومی یا مذهبی تامین می شد.

در آن زمان البته حزب دموکرات را به سختی میشد وسیله نقلیه ای سیاسی برای لیبرالیسم نام برد. بخش عمده ای از رهبری حزب دموکرات در اوایل دهه ۱۹۳۰ در سوی راست رئیس جمهور هوور جمهوریخواه بود، و با متهم کردن او به انفعال، برعکس به هزینه های «هدر رفته» او در پاسخ به رکود حمله میکردند.

با هوور **عمیقاً** نامحبوب در میدان رکود بزرگ اقتصادی، پیشبینی برای انتخابات سال ۱۹۳۲ آن بود که دموکرات ها بازم شکست خواهند خورد. آنچه پس از دهه ها شکست تبدیل به یک رویا شده بود، یک ائتلاف برنده بود. برخی روزولت را کسی می دیدند که می توانست مترقیان شهری شمال، محافظه کاران جنوبی و پوپولیست های غربی را در درون حزب متحد کند، در حالی که شاید میتوانست حوزه های انتخاباتی جدیدی را نیز جذب کند. مشاوران روزولت ترکیبی از سیاست متناقض از برنامه ریزی متمرکز و ریاضت مالی را توصیه کردند، از جمله کاهش سرتاسری ۲۵ درصدی در بودجه هزینه های فدرال. امید این بود که این امر همراه با خطابه های «مرد

فراموش شده» روزولت، ائتلاف مترقی را محکم کند، در حالی که به اندازه کافی مبهم باقی می ماند تا دموکرات های محافظه کار جنوب را نیز از خود منزوی نکند.

این تئوری اما کاملاً جواب نداد. دموکرات های محافظه کار با احساس زنگ خطر نسبت به آنچه که به عنوان خطابه های طبقاتی روزولت تصور می کردند واکنش نشان دادند و آل اسمیت نامزد حزب دموکرات ریاست جمهوری در سال ۱۹۲۸ را برانگیختند تا چالشی را در مرحله مقدماتی انتخابات برای روزولت برپا کنند. اسمیت او را متهم کرد که به دنبال «نابود کردن [توده های مردم زحمتکش این کشور] با قرار دادن طبقه علیه طبقه و ثروتمندان علیه فقرا» است. روزولت چالش اسمیت را درک کرد، اما مبارزات اولیه نشان داد که رکود بزرگ و خطابه های طبقاتی روزولت به مراتب بیشتر از آن چیزی طرفدار دارد که او و هوادارانش امیدوار بودند.

روزولت برنامه متوازی را در انتخابات عمومی علیه هوور عرضه کرد و لیبرالیسم رفاه اجتماعی را با دفاع محافظه کارانه از حقوق ایالات و بودجه های متعادل ترکیب کرد. این برنامه هوور را سردرگم کرد، اما در انتخاب رای دهندگان در مرحله عمومی برنده شد. در این روند دموکرات ها جایگاه خود را به عنوان آنچه یکی از ناظران آن را «حزب لیبرال» که توازن قدرت بین ثروتمندان و فقرا را بازگرداند» تعریف کرد تثبیت کردند. در ضمن این فرصتی بود که گشایش برای روزولت ایجاد کرد تا طبقه کار را برای مدت های طولانی به چادر حزب دموکرات بیاورد.

این درگیری درون حزبی و مانور سیاسی تا چه حد اهمیت داشت، زمانی روشن تر می شود که آنچه در کانادا اتفاق افتاد را با ایالات متحده مقایسه کنیم. در آنجا هیچ یک از دو حزب اعماق بحران را درک نکردند و هر دو با دخالت دولت در اقتصاد مخالف باقی ماندند. آر پی بنت رهبر محافظه کار بر نارضایتی از ویلیام لیون مکزی کینگ نخست وزیر وقت لیبرال برای شکست دادن او در انتخابات سال ۱۹۳۰ سرمایه گذاری کرد، اما نه بر اساس وعده حل مشکلات اقتصادی کشور. بلکه او بر روی وعده قانون و نظم حرکت میکرد و عهد کرد که اعتراض کشاورزان و کارگران را زیر «پاشنه آهنین قانون» خرد کند. پس از تصدی مقام، او سازمان دهندگان برجسته اعتراضات را زندانی یا تبعید کرد، حزب کمونیست را منحل، ادبیات رادیکال را ممنوع و اجتماعات صنفی را تعلیق نمود. کارگران بیکار اگر گرد هم جمع شدند آنها را به اردوگاه های کاری دورافتاده تبعید کردند.

عدم احیای اقتصاد بنت هزینه شکست در انتخابات را در سال ۱۹۳۵ برای او به ارمغان آورد که کینگ لیبرال را دوباره به مقام خود بازگرداند. اما حتی در آن زمان، کینگ کار چندانی برای نزدیک شدن به کارگران و کشاورزان معترض انجام نداد و به پایمال کردن اعتراضات ادامه داد. این خلاء فرصت را برای ظهور یک حزب جدید فراهم کرده بود.

آن حزب- فدراسیون مشترک المنافع همیاری [CCF]، در سال ۱۹۳۲ به عنوان مخلوطی عجیب از پوپولیست های زراعی، چند ناظر سندیکایی، یک گروه از اعضای "کارگران مستقل" پارلمان و نمایندگان پراکنده ای از سازمان های محلی و استانی حزب کارگر، به همراه گروهی از روشنفکران دانشگاهی سوسیالیست معروف به لیگ بازسازی اجتماعی آغاز شد. در آمریکا نیز گروه های مشابهی به نام ائتلاف "قرارداد نوین" شکل گرفت. اما پاسخ غیر قابل تصور و خصمانه احزاب حاکم در کانادا به بحران و ناآرامی های پیرامونی باعث شد این گروه ها از نظر سیاسی هیچ تمایلی به نزدیک شدن به احزاب جریان اصلی لیبرال و محافظه کار نداشته باشند و عملاً یک «دشمن مشترک» برای متحد کردن آن ها ایجاد کرد.

## تله سیاست

اگر تبلیغات احزاب حاکم و پویایی رقابت حزبی امکانات متفاوتی را برای ائتلاف های سیاسی در آمریکا و کانادا ایجاد می کرد، سیاست های اجرایی آن ها در دوران حاکمیت بود که آن ائتلاف ها را تثبیت می کرد. در ایالات متحده، سیاست های کارگری و کشاورزی مربوط به "قرارداد نوین" مزایای مادی کافی را برای جذب برخی از رای دهندگان حوزه های انتخاباتی کشاورز و کارگری ارائه داد، در حالی که همزمان با تشدید تقسیمات طبقاتی، سازماندهی سیاسی مستقل کشاورزان و کارگران را تضعیف می کرد. نتیجه آن فروپاشی هرنوع حزب کارگری در آمریکا بود. در کانادا سرکوب و غفلت احزاب لیبرال و محافظه کار از حوزه های انتخاباتی کشاورزان و کارگران آن ها را از احزاب جریان اصلی دور ساخت و به سمت فدراسیون کارگری سوق داد.

این مهم است که تشخیص دهیم که هنگامی که روزولت در سال ۱۹۳۳ به مقام ریاست جمهوری رسید، کشاورزان و کارگران از نظر سیاسی برای جذب در صحنه باقی مانده بودند. بر پایه هایی بر روی میراث سازماندهی سیاسی مستقل، حزب های پوپولیستی کارگری و زراعی در حال به دست آوردن کشش در بسیاری از ایالات غرب میانه شمال و ساحل غربی بودند. در مینه سوتا، حزب کشاورز-کارگر

به طور مرتب در طول دهه ۱۹۲۰ در انتخابات های ایالتی و فدرال پست های را به دست آورد و در سال ۱۹۳۱ مدعی فرمانداری ایالتی شد. روزولت به نوبه خود در مبارزات انتخاباتی خود در سال ۱۹۳۲ هیچ اشاره ای به اتحادیه ها یا حق چانه زنی جمعی نکرد.

”قرارداد نوین” و سیاست کارگری مربوطه آن وضعیت را تغییر داد. سیاست کشاورزی بر تقویت کردن قیمت فروخته مزارع متمرکز بود، که مزایای آن به کشاورزان بزرگ می رسید و یک «بلوک زراعی» محافظه کار را در داخل ائتلاف ”قرارداد نوین” تحکیم می کرد. در همین حال توقف حق اقامه دعوی بانکها علیه مالکان مزارع بدهکار و یارانه های امدادی به نفع خانواده های کشاورز بود که پیش از این ستون فقرات پوپولیسیم کشاورزی را تشکیل میدادند. این مزایا آنها را به سمت دموکرات ها می کشید و نافی حمایت آنها از احزاب مستقل بود، ”مگر اینکه آنها از چیز بهتری مطمئن میشدند” آنطوریکه یک رهبر کشاورزان در ویسکانسین تبیین میکند.

در همین حال، از آنجا که یارانه های کشاورزی تنها به صاحبان زمین پرداخت میشد، کشاورزان مستأجر، زارعین فصلی اشتراکی و کارگران کشاورزی از دریافت این مزایا کنار گذاشته میشدند. با این حال، با توجه به محدودیت های رای گیری دوران جیم کرو و وضعیت شهروندی بسیاری از کارگران مزرعه که مهاجر بودند، این گروه ها اغلب از رای دادن محروم بودند و نمی توانستند به عنوان پایگاهی قابل دوام برای یک حزب کشاورزی-کارگری خدمت کنند. علاوه بر این، خشونت بین زمینکاران و پرورش دهندگان مانع سازماندهی سیاسی مبتنی بر طبقه شده بود.

با توجه به آنچه گفته شد، مزایای سیاست های کشاورزی روزولت به نخبگان کشاورزی ارشد رسید ولی مزایای کافی برای جلب رضایت کشاورزان کوچک را نیز فراهم کرد و اما کشاورزان مستأجر، زمینکاران، و کارگران کشاورزی را کنار گذاشت. در مجموع این امر فرصت رای برای یک حزب کشاورز-کارگری را تضعیف و جذب آنها به حزب دموکرات را تشویق کرد. در عین حال تحکیم یک بلوک محافظه کار زراعی در داخل ائتلاف ”قرارداد نوین” امکان اصلاحات درون حزب دموکرات تازه سازماندهی شده را محدود کرد.

در مورد سیاست کار، مشاوران روزولت او را متقاعد کردند که در قانون ملی بازاریابی صنعتی (۸) (NIRA) در ۱۹۳۳ متنی که تضمین کننده حق مذاکره جمعی اتحادیه ها باشد را اضافه کند. بعدا این لایحه خلاف قانون اساسی اعلام شد اما سپس با قانون ملی روابط کار ۱۹۳۵ (۹) (NLRA)، یا قانون واگنر جایگزین و تقویت شد. با افزایش انفجاری عضویت در اتحادیه ها، مزایای درک شده از قانون واگنر کارگران را به سمت روزولت جلب کرد، در حالی که اصلاحات به طور فزاینده بلندپروازانه ”قرارداد نوین دوم” او باعث شد تا نخبگان کسب و کار او را رها کنند. فرانکلین روزولت FDR که از حمایت صاحبان کسب و کار محروم شده بود، کارگران را به عنوان یک منبع کلیدی تامین کمک مالی و رای برای کمپین انتخاب مجدد خود در سال ۱۹۳۶ در آغوش گرفت.

در حالی که کارگران گوش دلسوزانه تری در کاخ سفید پیدا کرده بودند، رهبران اتحادیه که پیش از این از یک حزب کارگر حمایت کرده بودند، شروع به تغییر مواضع سنتی خود کردند. سیدنی هیلمن رئیس کارگران لباسدوز این تغییر را چنین توضیح داد: ”موقعیت سازمان ما شناخته شده است که ما بدنبال یک حزب کارگر هستیم.. اما در دو سال اخیر اتفاقاتی افتاده است.. ما در تبیین سیاست کارگری این دولت شرکت کرده ایم.. ما می دانیم که [NIRA] به معنای احیای تشکیلات ما بود.. ما می دانیم که شکست دولت روزولت به معنای آنست که هیچ امیدی به قانون کارگری برای دهه های آینده نیست. انتخاب مجدد روزولت تمام مشکلات ما را حل نخواهد کرد، اما به ما اجازه تنفس خواهد داد.”

گرچه قانون واگنر طرفداران بالقوه حزب کارگر را به سوی حزب دموکرات کشید، اما تلاش های حزب کارگر مستقل را نیز تضعیف کرد. این کار با تعمیق اختلافات دو اتحادیه سراسری رقیب یعنی فدراسیون کار آمریکا (۱۰) (AFL) و کنگره سازمان های صنعتی (۱۱) (CIO) علیه یکدیگر بر سر اجرا و تفسیر این قانون اتفاق افتاد. این امر انرژی سازماندهی را از هدف تشکیل یک حزب کارگری دور کرد و همکاری سیاسی میان اتحادیه ها به ویژه در سطح محلی را تخریب نمود. این اختلافات اتحاد کارگران-حزب دموکرات را در لحظه ای محکم کرد که به نظر می رسید حزب کارگر برای سازماندهی بدنبال سیاست طبقاتی مستقل آماده شده بود.

اگرچه کارگران در سال ۱۹۳۶ از روزولت حمایت کردند، اما حمایت کارگری از حزب خودشان به دنبال سرخوردگی پس از انتخابات از روزولت، رشد کرد. پاسخ خشن او به اعتصاب خودروسازان فلینت در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷ و سپس اعتصابات ”فولاد کوچک” در ماه مه ۱۹۳۷ باعث شد جان ال لوئیس رهبر CIO بگوید که ”این رفتار بیمارگونه کسی است که بر سر میز کارگران غذا داده شده و در خانه کارگران پناه داده شده است اما بی طرفی اختیار میکند و به هر دو طرف طبقه کار و دشمنان آن زمانی که در آغوش نبردی مرگبار قفل شده اند با شور یکسان نفرین میکند.”



بسیاری نیز از پای پس کشیدن روزولت از قانون گذاری کلیدی کارگری در کنگره جدید شکایت کردند. در آن مرحله لوئیس به شدت به تشکیل یک حزب مستقل کشاورزان-کارگران اشاره می کرد. در عین حال احزاب کارگری در سطح ایالتی و محلی در حال پیدا کردن جاذبه بودند و بر ارتباط بین خطابه های حزب دموکرات که از حقوق کارگری دفاع می کرد و واقعیت آنکه فرمانداران دموکرات از سربازان دولتی برای شکستن اعتصابات استفاده می کردند، به نفع خود پل می ساختند.

برخی به دنبال هماهنگی این احزاب در سطح ملی بودند، اما تلاش های آن ها به جایی نرسید و تا سال ۱۹۳۸ تقریباً بساط تمامی این احزاب فرو ریخته بودند. چرا؟ مقررات NLRA (و تفسیر آنها) و تشدید اختلاف رهبران فدراسیون کار AFL که معتقد بودند این قانون به نفع کنگره سازمانهای صنعتی CIO است و در برابر پاسخ رهبران CIO که این حملات را مغرضانه تعریف میکردند، در خدمت افزودن به درگیری های درون طبقاتی اتحادیه های سراسری عمل کرد.

این حملات بین فدراسیونی ممکن بود رشد سازمانی را برای هریک از آنها برانگیخته باشد، اما به طور جدی سازماندهی سیاسی طبقاتی را نیز مانع شده بود. فدراسیون های رقیب مجبور بودند از زمین خود دفاع کنند و در عین حال باید توجهشان را از تلاش برای کانالیزه کردن ناراحتی کارگران از دموکرات ها به حمایت حزب کارگر منحرف می کردند. این درگیری خونین شوراهای محلی کار را که یکی از خودروهایی اصلی سیاسی کارگران است فلج کرد. AFL تمام وابستگان به CIO را از شوراهای پاکسازی کرد و حمایت از نامزدهای حامی یا سمپات CIO را در انتخابات کنگره پس گرفت. این امر امکانات حیاتی بسیاری از جنبش های حزب کارگر در سطح محلی و ایالتی را از بین برد.

در نهایت ترکیب درگیری های بین سازمانی و انحراف منابع مالی هر پایگاهی را که ممکن بود برای حمایت از حزب کارگر وجود داشته باشد، تضعیف کرد. دموکرات ها به عنوان تنها باقیمانده صحنه از این شرایط بهترین استفاده را بردند و باقیمانده جنبش کارگری مستقل را نابود کردند.

### در همین حال در کانادا

پاسخ سیاسی احزاب حاکم به رکود بزرگ در کانادا اثر کاملاً مخالفی نسبت به پاسخ دموکرات ها در آمریکا داشت. در آمریکا "قرارداد نوین" رای دهندگان کلیدی کارگران و کشاورزان را به حزب دموکرات جذب کرد در حالی که سازماندهی سیاسی مستقل آنها را تضعیف مینمود، در آنسوی مرزها سیاست های احزاب حاکم در کانادا بر سرکوب و غفلت از کشاورزان و کارگران، امکان جذب آن نیروها را منتفی ساخت، در حالی که حمایت از فدراسیون همیاری (CCF) را گالوانیزه می کرد.

برای کشاورزان کانادایی، افزایش تعرفه های بنت و یارانه های ناچیز مزارع، برای تقویت قیمت های فروریخته مزارع کمک چندانی نکرد. این امر بسیاری از گروه های کشاورز را به دنبال یک صدای سیاسی مستقل سوق داد. در مورد کارگران، بنت و همتایان استانی اش تخفیف ناچیز بیکاری را همراه با مقدار زیادی از سرکوب دولتی ارائه کردند. کینگ پس از بازگشت به قدرت در سال ۱۹۳۵ برخی از آشکارترین سیاست های ضد کارگری بنت را تغییر داد، اما درخواست ها برای قانونی مشابه واگنر در کانادا را رد کرد. دولت های استانی و فدرال برخی مقررات کار را وضع کردند، اما در مجموع به قانونی شبیه به NLRA نزدیک نشدند.

علیرغم فقدان قانون کار، سازماندهی اتحادیه ها با رشد ۳۷ درصدی عضویت بین سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ افزایش یافت. فقدان قانونی برای حقوق کارگری ممکن است مانع رشد اتحادیه های کانادا نسبت به ایالات متحده شده باشد، اما همچنین باعث متحد شدن بیشتر کارگران کانادایی شد. در حالی که اتحادیه های AFL و CIO در آمریکا بر سر NLRA می جنگیدند و هریک دیگری را متهم به طرفداری از دولت می کردند، اتحادیه های کانادایی برای اعتراض به عدم مشروعیت قانونی خود با هم متحد شدند.

کنگره تجارت و کار کانادا (۱۲) (TLC) که شامل اتحادیه های وابسته به AFL و CIO می شد، در سال ۱۹۳۹، تحت فشار مستقیم AFL و دو سال پس از انشعاب ایالات متحده، اتحادیه های وابسته به CIO خود را اخراج کرد. نکته مهم این است که TLC در هنگام اخراج وابستگان CIO، پاکسازی هایی به سبک AFL در شوراهای کارگری محلی انجام نداد و به شوراهای محلی تصفیه شده اجازه داد به CCF متصل شوند. همچنین، برخلاف ایالات متحده، اتحادیه های وابسته به CIO کانادا که در نهایت کنگره کانادای کار (۱۳) (CLC) را تشکیل دادند، از ابتدا به دنبال اتحاد مجدد با TLC بودند. امتناع دولت کانادا از به رسمیت شناختن حقوق کار، رقابت های بین فدراسیون ها را از بین نبرد، اما اهمیت سیاسی آنها را کم رنگ کرد.

همه اینها فرصتی برای کنگره CCF ایجاد کرد. مشکل اما این بود که کارگران کانادایی در مورد وابستگی‌های سیاسی خود همچنان در میان دودستگی باقی مانده بودند. برخی به دنبال روابط نزدیکتر با CCF، در حالی که برخی دیگر موضوعی غیر حزبی داشتند. حامیان حزب کمونیست به غیر حزبی‌ها در تلاش‌های خود برای مقاومت در برابر وابستگی به CCF کمک کردند.

جنگ جهانی دوم مسئله وابستگی‌های سیاسی کارگران را به منصفه ظهور رساند. برخلاف ایالات متحده، که سیاست کارگری روزولت در زمان جنگ با موفقیت رهبری کارگری را جذب کرد و اتحاد کارگران-حزب دموکرات را تشدید کرد، سیاست کارگری کینگ در زمان جنگ باعث بیگانگی بیشتر کارگران کانادا شد. او نمایندگان کارگری را از ارگان‌های برنامه‌ریزی در زمان جنگ کنار گذاشت، و تلاش‌های او برای ترویج مذاکرات جمعی صرفاً مشاوره‌ای بود و توسط کارفرمایان نادیده گرفته می‌شد. در همین حال، او به اعتصابات زمان جنگ با افزایش سرکوب دولتی پاسخ داد.

این شکاف بین وعده‌های دولت مبنی بر ترویج مذاکرات جمعی و واقعیت ناسازگاری پایدار دولت، درگیری طبقاتی سیاسی شده در دوران جنگ را آشکار کرد. از آنجایی که تعداد اعتصاب‌ها بین سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۳ دو برابر شد، پاسخ کینگ مجموعه‌ای از فرمان‌های دولتی بود که تظاهرات و آزادی‌های مدنی اعتصاب‌کنندگان را بیشتر محدود می‌نمود.

با رشد بیشتر CCF در انتاریوی صنعتی، تشدید تصاعدی درگیری طبقاتی به عرصه سیاسی سرایت کرد. حزب در انتخابات استانی ۱۹۴۳ سی و چهار کرسی در پارلمان بدست آورد که برای تشکیل اپوزیسیون رسمی کافی بود. با متحد کردن پایگاه کشاورزی شان در غرب و کارگران صنعتی خود در انتاریو، CCF اکنون تهدیدی جدی‌تر برای لیبرال‌ها و گزینه سیاسی مناسب‌تری برای کارگران بود.

این امر جناح غیرحزبی کارگران را بر آن داشت که سمت و سوی خود را تغییر دهند و از قطعنامه‌ای در گردهمایی ۱۹۴۳ CLC حمایت کنند که فدراسیون CCF را به عنوان "بازوی سیاسی کارگران" به رسمیت می‌شناخت. سیاست‌های سرکوب و بی‌توجهی احزاب حاکم از جذب نیروی کار جلوگیری کرده بود، در عوض به CCF اجازه داد تا به عنوان یک حزب کارگری قابل دوام در کانادا پا بگیرد.

## پارادوکس سوسیال دموکراسی

همانطور که چپ‌های آمریکایی از شوک شکست هیلاری کلینتون بهبود یافته‌اند و چپ‌های کانادایی انحراف به سمت راست حزب دموکراتیک نوین NDP را بررسی می‌کنند، به‌ویژه با توجه به سقوط انتخاباتی سال گذشته و خلاء رهبری در حزب، روشن می‌شود که چگونه عرصه سیاسی کنونی توسط مبارزات دهه‌های گذشته شکل گرفته است. در حالی که برخی شرایط کنونی را به فرهنگ‌های سیاسی و قوانین انتخاباتی عمیقاً ریشه‌دار مربوط میدانند، نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که نظام حزبی کنونی نه از پیش تعیین شده بود و نه تغییر ناپذیر است.

اما این بدان معنا نیست که تغییر آن آسان است. در حال حاضر، عواقب آن مبارزات سیاسی دهه ۱۹۳۰ وخیم است. در ایالات متحده، در مواجهه با فروپاشی آشکار حزب دموکرات و ظهور جناح راست نئوپولیسی، حزب گمشده کارگری به "شبح خیالی" سیاست آمریکا تبدیل شده است، قطع عضوی از طیف سیاسی که درد آن هنوز احساس می‌شود. در غیاب آن از جنبشی که هرچند کوچک، اما به اندازه‌ای تهدید جدی بود که احزاب اصلی را مجبور به پذیرش بسیاری از خواسته‌های اصلی کارگران کند، امروز تهدید یک حزب کارگری معکوس شده است، دموکرات‌ها در انتخاب بایدن نشان دادند که برای آنها حفظ شرایط موجود لیبرالی و در واقع نولیبرالی مهم‌تر از تسلیم شدن به خواسته‌های عدالت جوانه طبقه کار است.

اما داستان کانادایی نشان می‌دهد که حفظ این «شاخه» سیاسی با مجموعه‌ای از مشکلات نیز همراه است. از صدور بیانیه‌های جسورانه مانند برنامه‌ریزی اجتماعی برای کانادا (۱۹۳۵) و دموکراسی به سوسیالیسم نیاز دارد (۱۹۳۸) و انجام شاهکارهایی مانند رهبری گسترش مذاکرات جمعی به بخش عمومی و ایجاد اولین سیستم مراقبت بهداشتی عمومی در کانادا، مجموعه CCF/NDP با گذشت زمان از این دیدگاه عقب نشینی کرده است، تا جایی که بسیاری از چپ‌ها ارزش حمایت مستمر از حزب را زیر سوال می‌برند. در واقع، با توجه به انتخاب بسیاری از دولت‌های NDP استانی که بعد از انتخاب شدن به قدرت داوطلبانه بر رژیم‌های ریاضتی ادامه داده‌اند، و حزب

فدرال لیبرال بیش از یک بار توسط لیبرال‌های جاستین ترودو از جناح چپ خود دوری گزیده است، تشخیص NDP امروزی به‌عنوان یک حزب چپ دشوار است.

به درجات مختلف، NDP و نسل‌های فعالی که بیهوده به دنبال کشاندن حزب دموکرات ایالات متحده به سمت چپ بوده‌اند، در دام آنچه رابرت برنر آن را «بارادوکس سوسیال دموکراسی» می‌نامد، گرفتار شده‌اند: ظهور، سازماندهی و گسترش احزاب، توانایی پیروزی در اصلاحات به وجود مبارزات اجتماعی توده‌ای بستگی داشت. و با این حال، از آنجایی که این احزاب (یا جناح‌های حزبی، در مورد آمریکا) به بخش‌های تثبیت‌شده با چشم‌انداز سیاسی تبدیل شده‌اند، همین پایگاه مبارزه اجتماعی به مشروعیت و ثبات سازمانی آنها تبدیل شده است. به این ترتیب، آنها به دنبال مهار، کنترل و حتی سرکوب نیروهای اجتماعی برهم زننده نظمی که باعث ظهور آنها شده‌اند بوده‌اند و دائماً برنامه حزب خود را برای جلب رضایت میانه تعدیل می‌کنند.

در ایالات متحده جذب احزاب کارگر به حزب دموکرات در دهه ۱۹۳۰ گام اول مهمی بود و به دنبال آن ترکیب لایه‌های کلیدی آزادی‌سپاهان و جنبش‌های فمینیستی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ به وجود آمد. اخیراً چالش‌های درون حزب از فعالان زندگی‌سیاهان مهم است (BlackLivesMatter) و شورش طرفداران ساندرز به وجود آمده است.

واضح است که چپ با چالش‌های جدی برای یافتن صدای سیاسی خود در هر دو کشور مواجه است. اما آن چالش‌ها در آمریکا چشمگیرتر باقی می‌مانند. NDP علیرغم تمام مشکلات خود به جلوگیری از شیب بیشتر طیف سیاسی کانادا به سمت راست کمک کرده است. مهم‌تر از آن، NDP هم تعهدات اسمی و هم ارتباطات ساختاری با نیروی کار و برخی جنبش‌های مترقی را حفظ می‌کند. این‌ها به طور بالقوه می‌تواند به عنوان بخشی از تلاش برای اصلاح حزب بسیج شود، همانطور که در سال‌های اخیر با [مانیفست جهش می‌بینیم](#). (۱۴)

مشابه این اطمینان خاطر را نمی‌توان برای آمریکا داشت، جایی که حزب دموکرات گذشته از جستجوی رای طبقه کارگر، هرگز هیچ‌گونه تظاهری به حزب طبقه کارگر بودن نکرده است. تلاش‌های مکرر در «اصلاح زاویه» حزب در امتداد خطوط مترقی‌تر، آرایش نژادی و جنسیتی رهبری حزب را متنوع کرده و مواضع خود را در مورد برخی مسائل اجتماعی بهبود بخشیده است (۱۵)، بدون اینکه چشم‌انداز اساساً طرفدار کسب و کار خود را به چالش کشیده باشد. در نهایت، یک سیاست چپ جدید در ایالات متحده باید شامل بازپس‌گیری انرژی برخی از آن نیروهای پیش از «قرارداد نوین»، کارگران، کشاورزان و رادیکال‌های سوسیالیستی که به وعده یک حزب برای طبقه خود وفادار بودند، باشد.

## کارگران مهاجر و اول ماه مه

برای گونزالو سالوادور، نماینده فدراسیون کار آمریکا و کنگره سازمان‌های صنعتی (AFL-CIO)، بزرگترین اتحادیه کارگری در کشور، این تاریخ معنای خود را بازیافته است (۱۶). او به بی‌پرسی گفت: «از زمان شورش‌های شیکاگو، اول ماه مه اهمیت چندانی نداشت و تا سال ۲۰۰۶ عملاً نادیده گرفته می‌شد.»

او می‌افزاید: «به لطف مهاجران، اکنون در ایالات متحده، اول ماه مه به کارگران مهاجر اختصاص داده شده است، زیرا در سال ۲۰۰۶ تظاهرات و راه پیمایی‌هایی در سراسر کشور برگزار شد که میلیون‌ها مهاجر برای مطالبه حقوق خود بیرون آمدند. کاری که ما اینجا در مرکز اتحادیه انجام می‌دهیم، سازماندهی رویدادهایی برای حمایت از اصلاحات مهاجرتی در آن روز است.»

آیا می‌توان روز کارگر را در اول ماه در ایالات متحده جشن گرفت؟ سالوادور پاسخ می‌دهد: صراحتاً، نه! از سال ۱۹۵۵ اولین دوشنبه ماه سپتامبر همیشه به عنوان روز کارگر شناخته شده است. این یک سنت آمریکایی و توافقی است که نسل‌های زیادی با آن بزرگ شده‌اند. مطمئنم اگر از بیشتر آمریکایی‌ها درباره روز کارگر بپرسید، آن‌ها مانند جاهای دیگر درباره اول ماه مه هیچ ایده‌ای نخواهند داشت.»

اریک آرنسن، پروفیسور تاریخ در دانشگاه جورج واشنگتن، می‌گوید (۱۷): «این تا حدی درست است. اما جنبش کارگری آمریکا در زمان مناسبی نیست. درصد کارگران اتحادیه به شدت کاهش یافته است، این نیروی است که در دهه‌های گذشته به شدت ضربه خورده است. در هر حال جنبش کارگری وجود دارد - حتی در اندازه ضعیف شده اش - و برای کارگران اتحادیه‌ای فرصتی برای برجسته کردن مسائل سیاسی بزرگتر در مورد آنچه برخی از رهبران «جنگ علیه کارگران» می‌نامند، وجود دارد، حتی اگر تعطیلات تا حدودی معنای خود را در میان شهروندان از دست داده باشد.»

او می‌افزاید: «هنوز راه پیمایی وجود دارد، هنوز تظاهرات وجود دارد، حداقل در ذهن رهبران اتحادیه‌ها و اعضای درجه یک، هنوز ابعاد سیاسی روز کارگر دیده می‌شود، که نباید نادیده گرفته شود. اما اکثریت آمریکایی‌ها عضو اتحادیه نیستند و برای آنها بعد سیاسی آنها مهم نیست. برای مردم عادی این به سادگی یک تعطیلات است.»

### جنبش جان تازه می‌گیرد

با شیوع پاندمی سازمان‌دهی اتحادیه‌ها هم در کانادا و هم در ایالات متحده در حال افزایش است و حمایت از اتحادیه‌ها به بالاترین میزان در دهه‌های گذشته رسیده است. جنبش کارگری از این لحظه استفاده می‌کند. و پیروزی‌های فعالین سازماندهی اتحادیه‌ها در سراسر آمریکای شمالی در ماه‌های اخیر الهام بخش و دلگرم کننده بوده است. شواهد حاکی از آنست که دومینوهای مقاومت درباره رشد ساختار اتحادیه‌ای شروع به سقوط کرده‌اند. در واقع، ماه‌ها و سال‌ها سازمان‌دهی روی زمین به آرامی باعث پیروزی‌ها می‌شود، و همه‌گیری کوید-۱۹ به عنوان یک کاتالیزور عمل کرده است.

همه‌گیری توجه عمومی را بر کارفرمایان و شرایط کاری متمرکز کرده است. این مکث در عین حال باعث شده تا ظواهر سطحی را از بین ببرد و حقیقت مدل اقتصادی را آشکار کند که بر سود متمرکز است و کارگران و مصرف‌کنندگان را استثمار می‌کند. در عین حال، خطرات جدید مرتبط با همه‌گیری، بسیاری از مشاغل را خطرناک‌تر کرده و کارگران را اغلب بدون حمایت کافی و غرامت اضافی در معرض خطر قرار داده است. غول‌های تجاری از جمله بدترین متخلفان هستند و بسیاری از اتحادیه‌های اخیر در آنجا مستقر شده‌اند.

در ایالات متحده، موجی از پیروزی‌های اتحادیه، توازن قدرت بین کارگران و کارفرمایان را تغییر می‌دهد. در بهار، کریستین اسمالز یک جنبش موفق را برای اتحاد یک انبار آمازون در نیویورک رهبری کرد. تعدادی از شعب استاریاکس نیز علیرغم سرمایه‌گذاری‌های این شرکت بر علیه کارکنان موفق شدند حق تشکیل اتحادیه را بدست آورند و تعداد بیشتری نیز در همین راه پیش می‌روند. در ماه می، کارمندان اکتیویژن بلیزارد به عنوان اولین استودیوی بازی‌های ویدیویی در این قاره به تشکیل اتحادیه رای دادند و تاریخ ساز شدند. در این ماه، کارمندان اپل در مریلند همین کار را در فروشگاه خرده‌فروشی خود انجام دادند. کارگران مجموعه تفریحی «در قرون وسطی» در نیوجرسی اکنون در حال رایگیری برای اتحادیه خود هستند.

در کانادا، شعب استاریاکس در کلیتون، سورری، ویکتوریا و بریتیش کلمبیا، در این ماه به اتحادیه پیوستند. نیم دوجین مکانهای دیگر، در آلبرتا نیز درخواست‌هایی را برای صدور گواهینامه مجوز تشکیل اتحادیه در شورای نظارت کارگری ثبت کرده‌اند. اسکات لونی از کارگران فولاد متحد (USW) در غرب کانادا به تغییری در قانون کار در ایالت بریتیش کلمبیا اشاره می‌کند که اجازه صدور گواهینامه اتحادیه تک مرحله‌ای را می‌دهد و در نشریه اتحادیه می‌گوید: «تغییر اخیر در قوانین سازمان‌دهی اتحادیه‌ها در بریتیش کلمبیا، موانعی را برای کارگران برداشته است تا امکان پیوستن به یکدیگر برای مذاکره برای شرایط کاری بهتر در محل کارشان فراهم شود.» وی اضافه می‌کند: «هنگامی که حداقل ۵۵ درصد از کارگران کارت‌های اتحادیه را امضا می‌کنند، گواهینامه به طور خودکار توسط شورای نظارت بر روابط کارگری به رسمیت شناخته می‌شود و فرصت را برای کمپانی‌ها برای پیگیری تاکتیک‌های ضد اتحادیه و تاخیرهای بعدی که منجر به موانع غیرضروری برای سازماندهی می‌شود، از بین می‌برد.»

قوانین کار بهتر در بریتیش کلمبیا، که نتیجه قدرت گرفتن جناح چپ حزب دموکرات نوین (NDP) در بریتیش کلمبیا است، توزیع قدرت بین کارگران و شرکت‌ها را مجدداً متعادل می‌کند و قدرت کارفرمایان را برای مقاومت در برابر تلاش‌های اتحادیه‌سازی در شمال غربی کانادا کم‌رنگ کرده است.

علیرغم تلاش‌های تجاری برای مقاومت در برابر اتحادیه‌ها و رژیم حقوقی نامطلوب موجود - البته نه جهانی -، درصد کارمندان در اتحادیه‌ها در کانادا رو به افزایش است. همانطور که روزا سابا برای تورنتو استار گزارش می‌دهد، «در کانادا، پوشش اتحادیه‌ها در روند کاهشی آهسته اما پیوسته بوده است، از ۳۲.۳٪ در سال ۲۰۰۰ به ۳۰.۲٪ درصد در سال ۲۰۱۹. اما تقریباً دو سال بعد، روند صعودی پیدا کرده است و به ۳۰.۹٪ در سال ۲۰۲۱ رسیده است (۱۸)»

تلاش‌های رو به رشد اتحادیه‌ها توسط اعضای جامعه مدنی که از کارگران حمایت می‌کنند، پشتیبانی می‌شود. اتحادیه‌ها در سراسر آمریکای شمالی محبوب هستند. در ایالات متحده، نزدیک به ۷۰ درصد مردم (۱۹) از آنها حمایت می‌کنند - بالاترین تعداد از دهه ۱۹۶۰ تا کنون. جای تعجب نیست که ترکیبی از حمایت مردمی، تلاش‌های شدید تشکیلاتی و حرکت خود کارگران سرانجام میوه داده است.



علیرغم این پیروزی ها، مقاومت کمپانیهای بزرگ چند ملیتی ادامه دارد. هاوارد شولتز، مدیر عامل استارباکس که اخیراً از بازنشستگی بدنبال پیروزیهای کارکنان در تشکیل اتحادیه ها مجدداً به تاج و تخت برگشت، بی شرمانه مخالف اتحادیه است و اخیراً فروشگاههای راکه سعی در تشکیل اتحادیه داشت، تعطیل کرد. آمازون نیز با تمام قوا همچنان در حال مبارزه برای لغو پیروزی در انبار نیویورک است.

---

## زیر نویس:

(۱) [May Day- What is May Day, Why We Celebrate, Traditions, & More \(nationaltoday.com\)](https://nationaltoday.com/may-day-what-is-may-day-why-we-celebrate-traditions-more/)

(۲) جان لاک فیلسوف و پزشک انگلیسی بود، که به طور گسترده ای به عنوان یکی از تأثیرگذارترین اندیشمندان روشنگری در نظر گرفته می شود و معمولاً به عنوان «پدر لیبرالیسم» شناخته می شود.

(۳) [The Phantom Limb \(jacobin.com\)](https://jacobin.com/issue/december-2019/the-phantom-limb)

(۴) [New Democratic Party \(NDP\)](https://www.ndp.ca/)

(۵) [Independent Third Left Party \(ILTP\)](https://www.iltp.ca/)

(۶) [The Phantom Limb \(jacobin.com\)](https://jacobin.com/issue/december-2019/the-phantom-limb)

(۷) [The Cooperative Commonwealth Federation \(CCF\)](https://www.ccf.ca/)

(۸) [National Industrial Recovery Act 1933 \(NIRA\)](https://www.congress.gov/100/1/bills/100/100-100)

(۹) [National Labor Relations Act 1935 \(NLRA\)](https://www.congress.gov/73/1/bills/100/100-100)

(۱۰) [American Federation of Labor \(AFL\)](https://www.afl-cio.org/)

(۱۱) [Congress of Industrial Organizations \(CIO\)](https://www.cio.org/)

(۱۲) [Trades and Labour Congress \(TLC\)](https://www.tlc.ca/)

(۱۳) [Canadian Congress of Labour \(CLC\)](https://www.clc.ca/)

(۱۴) [The Leap Manifesto | مانیفست جهش](https://www.leapmanifesto.com/)

(۱۵) [It's Their Party \(jacobin.com\)](https://jacobin.com/issue/december-2019/its-their-party)

(۱۶) [Labor Day: Why America Celebrates Labor Day in September, Not May 1 - American Post](https://www.americanpost.com/news/economy/2019/09/01/labor-day-why-america-celebrates-labor-day-in-september-not-may-1/)

(۱۷) [Labor Day: Why America Celebrates Labor Day in September, Not May 1 - American Post](https://www.americanpost.com/news/economy/2019/09/01/labor-day-why-america-celebrates-labor-day-in-september-not-may-1/)

(۱۸) <https://www.thestar.com/business/2022/02/12/after-years-of-decline-the-percentage-of-unionized-workers-is-increasing-again-and-the-pandemic-is-likely-the-reason.html>

(۱۹) <https://news.gallup.com/poll/354455/approval-labor-unions-highest-point-1965.aspx>



## We Support the Iranian Labor's Demands (1)

The Editorial Board of the Workers' Bulletin,  
Organization of Iranian People's Fadaian - Majority

After years of careful grassroots and community-based organizing by the Iranian labor, we are now witnessing a new development in the struggles of Iranian workers for their rights to organize in their freely elected and independent unions, and to broadly voice their demands. At the same time, the government of the Iranian president, Ebrahim Raisi, is violating the rights of Iranian labor and retired people by forcing its austerity measures upon them. The austerity measures are enforced under the rubric of "economic surgery" and are meant to keep the growing inflation and the widening economic crisis at bay. The Iranian government does not have a clear policy to curb the unbridled inflation. Instead, it proceeds, with bankrupt neoliberal policies that include currency fluctuations and the removal of staple food subsidies. Thus, the government fuels broad public discontent and ubiquitous social protests. Meanwhile, it is clear that without structural reforms in the political, executive, judicial and legislative branches of the government; without reforming the banking and economic sectors; without the abolition of the system of guardianship of religious personalities; and, without reconstructing Iran's regional and international relations, the current regime's crises cannot be quelled.

The crisis that has now engulfed Iran is different from what caused the protests of January 2016, and November 2018. In those days, the Islamic Republic of Iran had greater domestic strength, and enjoyed better support among the middle classes. But today, the system is in a weaker position and there has been a large drop in the number of people supporting the regime! Meanwhile, Iran's labor movement has moved to the streets. This movement is serious about its goals and has come to settle its demands with the Islamic Republic. Before moving its protests to the streets, labor activists did their best to voice their demands through ordinary channels, including letter writing campaigns, meetings with the employers and government representatives, and labor negotiations. These efforts did not help them fulfil labor's demands. For some time now, there has been no other way but to take those demands to the streets.

The central issue of the Iranian labor's crisis is job insecurity and insufficient income that can barely provide the wage earners with basic subsistence. People's inability to attain a basic livelihood is forcing many to migrate internally, away from their ancestral homelands where their family, community, and ethnic group reside. Poverty has fueled gender violence and has harmed women's employment status and salary level. Underemployment has forced the specialized labor, to leave the country. This, in turn, has harmed Iran's production readiness and capabilities. Workers' demands were initially focused on their working conditions, job security, and regular payment of sufficient income to provide the basics of a life lived in dignity. Workers shared these

demands with the rest of the society. This brought the organized labor and their communities closer to each other and has helped to develop a national solidarity movement.

As the crisis widened, workers' strikes and protests moved to the streets. Alongside this development, the anti-labor apparatus of the Islamic Republic further harmed workers' living with anti-labor laws that ignored workers' demands, just as they gave legislative wins and support to the wealthy business owners and the powerful rentier class. This placed the working class on the opposite side of the law. Meanwhile the government tried to discourage labor representatives from pursuing their demands by ensnaring them in endless and corrosive meetings. In turn, security forces continued to confront the protesters with sticks, interrogations, intimidations and arrests. This was an effort to terrorize and discourage the activists and alienate them from their community.

For years, the demands of workers and wage earners have been left unmet and neglected by the government. In some cases, workers were prevented from forming legally recognized independent trade unions. But these efforts were not successful. With the closure of factories and production centers, thousands of workers became unemployed and deprived of any financial means. Many among the employed workers were not paid by their employers for months. Data shows that as unemployed workers lost their homes, their families disintegrated. Some, including children as young as 12 years old turn to prostitution, Many, including children as young as 6 or 7 hold menial jobs, selling goods or services on the streets. Employed workers with insufficient income scrape together what is needed for a frugal living. Additionally, retired workers whose small pensions have not kept up with the mind boggling inflation cannot begin to cover their expenses, nor their medical bills. As a result, retirees and other pensioners have joined the street protests, and have been organizing nationwide actions under unbearable summer heat. Among their actions are agit-prop theatrical events that demonstrate poor people's lunch spreads with empty plates, at the entrances to government offices. There they invite the officials in charge of their welfare to their symbolic feasts of hunger.

It is under these conditions that people who have lost their hopes and trust in the government's ability to improve their living conditions, see no choice but to take to the streets. With the expansion of the above mentioned, country wide protests, Iran's labor movement is extending its reach and making its demands well known. Retirees and pensioners are also making it known that they have an inalienable right to live a life of dignity with adequate social benefits! They inform the public about the way successive Iranian governments took over the country's pension funds and tampered with them. Now the government dodge paying the pensioners adequate salaries and has endangered the livelihood of thousands of people across the country.

One may ask, where will the dissatisfactions arisen at the national level, and loudly announced in street protests, lead us? It is feared that the present economic crisis can easily lead to hunger induced riots. A situation that can turn violent and bloody if carelessly confronted by security forces. Instead of addressing the economic crisis and labor's demands the government is labeling the protests as acts manufactured by foreign countries, aiming to drive a wedge between the protesters and other citizens. But the valuable experiences of the organizers and their clear understanding of the movement's demands have led Iran's labor to insist on its demands and continue its close ties with civil organizations including local societies, councils and cooperatives. Despite the arrests of a number of prominent labor activists and leaders, the movement is not willing to back down. Instead, protesters attend street demonstrations and walks along with their

families and fill public spaces with their presence and demands, as they call for the immediate release of their imprisoned leaders.

We have been asked about our duties toward this movement. As we observe the security forces repeatedly raid the homes of activists and attack the demonstrations, we must follow up their cases, demand the immediate release of imprisoned labor activists in each and every case, and assist the protestors. We need to build independent channels to broadcast the protestors' class-based messages, and expose the terror and intimidation that the security raids on their homes cause. We must also support the protestors' families. Exposing the operations of the security police of the oppressive Islamic Republic of Iran should be placed on the agenda of all labor organizations and civil societies. Labor activists must feel secure by the knowledge of the support they receive from their fellow activists and local communities.

Iran's civil societies have heard the demands of the laboring classes. They have also heard the voices of human rights defenders and street protesters, and have shown their support for those demands. The growing poverty and injustice have brought Iran's citizens closer to each other and have made labor's demands to be their demands as well. We support the demands of Iran's laboring classes! We support the protestors who brave the streets and strive to disclose the suppression of the security forces. We support the demands and the struggles of teachers, retirees, and laboring classes of our country!

The striking project workers of Navrood, Kanan



Retired workers of shoosh protesting the insufficiency of their pensions



### Notes:

(1) This translation is loosely based on the article titled "Az Motalebat e Zahmatkeshan e Iran Poshtibani Mikonim", published in Bulletin e Kargani (Workers' Bulletin), No. 249, Mordad, 1401. (August, 2022)